BP
391
B88
V1

A TRAVELLER'S NARRATIVE

WRITTEN TO ILLUSTRATE

THE EPISODE OF THE BAB

BP
391
B88
v.1

Cornell University Library

BOUGHT WITH THE INCOME OF THE

SAGE ENDOWMENT FUND

THE GIFT OF

Henry W. Sage

1891

A.369023

b IV 17

9306

The date shows when this volume was taken.
To renew this book copy the call No. and give to the librarian.

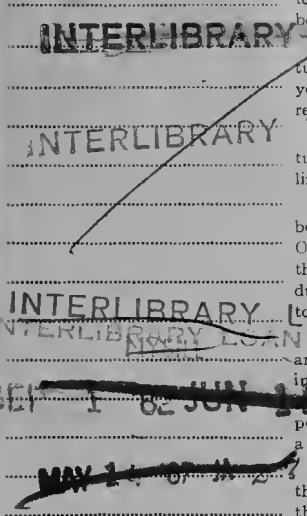

HOME USE RULES

All Books subject to Recall

All borrowers must register in the library to borrow books for home use.

All books must be returned at end of college year for inspection and repairs.

Limited books must be returned within the four week limit and not renewed.

Students must return all books before leaving town. Officers should arrange for the return of books wanted during their absence from town.

Volumes of periodicals and of pamphlets are held in the library as much as possible. For special purposes they are given out for a limited time.

Borrowers should not use their library privileges for the benefit of other persons.

Books of special value and gift books, when the giver wishes it, are not allowed to circulate.

Readers are asked to report all cases of books marked or mutilated.

Do not deface books by marks and writing.

The original of this book is in
the Cornell University Library.

There are no known copyright restrictions in
the United States on the use of the text.

http://www.archive.org/details/cu31924092304504

A TRAVELLER'S NARRATIVE

WRITTEN TO ILLUSTRATE

THE EPISODE OF THE BÁB.

London: C. J. CLAY AND SONS,
CAMBRIDGE UNIVERSITY PRESS WAREHOUSE,
AVE MARIA LANE.

Cambridge: DEIGHTON, BELL, AND CO.
Leipzig: F. A. BROCKHAUS.
New York: MACMILLAN AND CO

A TRAVELLER'S NARRATIVE

WRITTEN TO ILLUSTRATE

THE EPISODE OF THE BÁB.

EDITED IN THE ORIGINAL PERSIAN,
AND TRANSLATED INTO ENGLISH, WITH AN INTRODUCTION
AND EXPLANATORY NOTES.

BY

EDWARD G. BROWNE, M.A., M.B.,
FELLOW OF PEMBROKE COLLEGE, CAMBRIDGE, AND LECTURER IN PERSIAN
TO THE UNIVERSITY OF CAMBRIDGE.

VOLUME I. PERSIAN TEXT.

EDITED FOR THE SYNDICS OF THE UNIVERSITY PRESS.

CAMBRIDGE:
AT THE UNIVERSITY PRESS.
1891

[*All Rights reserved.*]

A 369023

Cambridge:

C. J. CLAY, M.A. AND SONS,

AT THE UNIVERSITY PRESS.

مادام الحیات خاطر موری را نیازرده و برو
عموم در زمان قحطی ایران جمیع ثروت خویش را
انفاق فقرا و مساکین نموده بودند با وجود
این شهرت میان خلق بچنین نقوی کمتر شنیده
لکن حال مدتیست که عدالت پادشاهی
دادع و ما نعست و کسوحبارت چنین نعمتی
عظیمه نتواند والسلام

فرغ من کتابته کاتبه المسکین عرف الزآء لیلة الجمعة
۱۰ شهر جمادی الاولی سنة ۱۳۰۷

حاضرین اصرار نمودند که همین قدر بگوئید که
ما از اینطائفه نیستیم کفایت و وسیله
نجات و حمایت امد اقبول ننمودند بلکه بنطق
فصیح و بیانی بلیغ اثبات و اقرار نمودند که
حدّت و شدّت امام جمعه بعلیان امد و
کفایت بقتل و اعدام ننمودند بعد از کشتن
برحسب شان اهانتی چند وارد اوردند که ذکرش
سزاوار نه و بتفصیلش خارج از قدرت کفایت
فی الحقیقه بحالتی خون این دو برادر ریخته شد
که حتی کشیش مسیحی حلفا در انروز بسنعره و فریاد
گریه میکرد و این قضیّه نوعی واقع شد که هر
نفسی بر حال این دو برادر گریست چه که در

تا الان وتاراج وعیال واطفال دا مضطرب
وپریشان وجمیع موجود اتراضبط وغارت
نمودند واز ترس اینکه شاید حضرات کیفر را
بپایه سریر سلطنت رسانند ولشان زاد هم
کشایند در فکر قتل واعدام انها افتاد لهذا
بعضی از علما را با خویش متفق نموده فتوی بر
قتل داد ند بعد ان دو برادر را اسیر و زنجیر
نموده در محضر عموم حاضر نمودند وانچه خواستند
که اعتراض وارد ارند ویا انکه نکته بگیرند
وبهانه اغاز کنند نتوانستند عاقبت گفتند
یا باید تبری از امین بجوئید ویا انکه در
زیر شمشیر عقوبت سر بنهید انچه بعضی از
حاضرین

وعقاب بشود بحسب روایت در نزد کل مسلم
در جمیع محامد ومدایح بودند واعمال وافعال ایشان
بمنزله مواعظ ونصایح بامیر محمد حسین امام جمعه
اصفهان معامله داشتند وچون بحساب رسیدند
مبلغ هجده هزار تومان طلبشان معلوم شد
قطع معامله نمودند واین مبلغ را مربوط بسید
مهور خواستند بر امام جمعه این قضیه گران
آمد تا بدرجه غضب وعدوان رسید وهر
خویش را محقوق یافت وجز دادن چاره ندانست
فریاد وفغان برداشت که این دو برادر ما بی
گناهند ومستحق عقوبت شدید پادشاهی
بغتة جمعی بخانه حضرات ریخته جمیع اموال را

هرچند بندرت بعضی از علماء رسمی نظر بمصلحت
شخصی و غرضی عوام را تحریک وهای هوی
ملند نمایند و یک دو نفر از این طائفه را
باصرار و ابرام از دنیا کنند چنانچه در اصفهان
ده دوازده سال پیش واقع شد که دو برادر
از سادات طباطبائی سید حسن و سید حسین
از اهالی اصفهان بودند در دیانت و امانت
و نجابت مشهوران اقطار از اهل ثروت و
مشغول بتجارت و با جمیع خلق باکمال الفت
و حسن معاشرت رفتار مینمودند از این دو
برادر بسبب ظاهر کسی ترک اولی ندیده تا
چه رسد باحوال و اطواری که موجب عذاب
و عقاب

شد که بیشتر این توهّمات از دسایس ارباب نفوذ
بود که همیشه در پس پرده خیال بتجسیم امور و
توهیم جمهور مشغول بودند و بجهت حصول منافع
و حفظ مواقع خویش ذرّات را در آینهٔ خیال
بمثابهٔ کرات و کاه را کوه نمودار مینمودند ابدًا
این اوهام را اصل و اساسی و این کمتار را
دلیل و قیاسی نبوده رعایای مسکین را چه
قدرت و توانی و تعبه فقیر را چه جرئت و
اقتداری که خلل و فتوری بقوّه قاهره وارد
آرند و یا قوّه جندیّه سلطنت را مقاومت
توانند ازان زمان تا بحال در ایران انقلاب
و فتنه زائل و صفوف و غوغاء ساکن است

عظیمه و اوقات عزیزه که مبذل تعرّض طراوت سانحه
میشود و بهیچ وجه ثمره و نتیجهٔ حاصل نه اگر
چنانچه در تشیید بنیان پادشاهی و تأیید
سریر خانان و تعمیر مملکت ملوکان و احیاء
دعایا، شهریاری صرف شده بود تا حال کشور
سلطانی معمور و کشت زارها از فیض عدالت
ظل اللهی معمور و بارقهٔ سلطنت ایران چون
صبح صادق در افاق کیهان مشهود و مشهور
بود بادی این مسائل و مطالب را بعضی اشخاص
روایت نمودند و بر سر اصل مطلب دویم ذات
همایون بنفس نفیس فحص سرّ مکنون فرمودند
ار قرار مفعول در پیشگاه حضور واضح و مشهود
شد

وجدان انسانی مقدس ومحترم است وازدیاد
ان باعث اتساع افکار وتعدیل اخلاق وتحسین
اطوار واکتشاف اسرار خلقت وظهور حقایق
مکنونه عالم امکانست ودیگر انکه مسئولیت وجدان
که از خصائص دل وجان است اگر در ایام جهان
واقع گردد دیگر چه کیفری از برای بشر در روز
حشر اکبر در دیوان عدل الهی باقی میماند ضمائر
وافکار در حیطه احاطه مالک الملوک است نه
ملوک لهذا دو نفس در عالم وجود هم افکار در
جمیع مراتب وعقائد موجود نه الطرق الی الله
بعدد انفاس الخلائق از حقائق معانیست
ولکل جعلنا منسکا از دقائق قرانی این همه

وضبط وربط ممالک عمل واصول واساس سعادت
جمعیت بشریه معطّل وارکان حکومت سلاطین
متزلزل مکرر نفوذ واقتدار رؤساء دین ودنیا بین
درجمیع اقطاع مکمّل بود وچون این اختلافات
وتعرّضات وتعصّبات را ازمیان برداشتند و
حقوق مساوات رعایا وحرّیت وجدان برایا
اعلان نمودند انوار عزت واقتدار ازافاق
مملکت طالع ولائح گردید بقسمیکه ان ممالک در
جمیع مراتب ترقّی نموده درحالتیکه اعظم سلطنت
اوربا اسیر وذلیل اصغر حکومت آسیا بود
حال دول عظیمهٔ آسیا مقاومت دول صغیرهٔ
اوربا نتوانند این برا هین شافی کافی است که
وجدان

وکمالات که اعظم موهبت عالم انسانیت و
الا تعرض بطریق این دان وهدم بنیان وقطع
نسل انسان نبوده در قرون وسطی که مدانیتش
سقوط امپراطوری روما ن وظهایتش فتوح
قسطنطنیه است بدست اسلام در ممالک
اوربا بسبب کثرت نفوذ روسا، مذاهب
تعصب شدید وتعرض قریب بعبید شیوع
یافت کار بجائی رسید که بنیان انسان بکلی
رو بانهدام گذاشت وراحت واسایش رئیس
ومرئوس وامیر ومأمور درپس پرده اعدام
متواری گشت جمیع احزاب شب وروز اسیر
تشویش واضطراب بودند مدنیت بکلی مختل

ملل متنوعه در قطعات خمسه عالم مستملکات
جسیمه پیدا نموده جزیره صغیر اتلانتیک شمالی
کجا و قطعه جسیمه هندوستان مشرقی کجا اما
بحر بیتوبه بین اقوام و احزاب توان استیلا یافت
بادی بسبب قوانین عادله آزادگی و حدان و توحید
معامله و مساوات بین ملل و اقوام فی الحقیقه
قریب ربع معموره عالم را در تحت حکومت خویش
گرفتند و بواسطه این مبادی آزادی روز بروز بر
اقتدار و قوت و اتساع مملکت افزودند و اکثر
اقوام روی زمین نام این دولت ابد المدت یاد
نمایند عصبیت دینیه و تدین حقیقی محک
و امتحانش ثبوت و رسوخ در خصائل فضائل
دینیه است

ضمائر و وجدان رعایا و برایا یاشد کل رعیت
پادشاهی و در ظل حمایت تا حد اروی هستند هر کس
سمیع و مطیع اسوده و مستریح و هر کس باغی و طاغی
مستحق سیاست اعلیحضرت جهانبانی علی الخصوص
زمان بکلی تغیر نموده و حقایق و اعیان تبدیل
کشته اینکونه امور در جمیع ممالک ها نافع نمود و ترقی
و داعی انحطاط و قدنی است تزلزل شدید که
بارکان حکومت شرقیه واقع فی الحقیقه سبب
عظیم و خطب جسیم این قوانین و اصول تعرضیه است
و دولتیکه مقر حکومتش در اتلانتیک بالتیک
در اقصی قطعه شمالیه است بسبب مساوات
بین رعایا، مختلفه و توحید حقوق مدنیت

وحدان وتعصب حکام از حوزهٔ حکومت ایران
خارج شد چه که سبب استقلالیت افغان و
عصیان طوائف ترکمان فی الحقیقه این قضیه
نبوده والّا در هیچ عهد و عصری از ایران منفصل
نبود مذ ناوجود وضوح مضرّت چه لزوم متعرض
بیچاره کانست واگر در پی فتوی خواهیم نفسی از
غل و زنجیر وحدّت شمشیر خلاص نخواهد شد
چه که در ایران گذشته از اینطائفه طوائف
مختلفه چون متشرّعین و شیخیّه و صوفیّه
ونصیریّه وسائره موجود و هریک تکفیر و
تفسیق طائفه دیگر مینمایند در اینصورت
چه لزوم که حکومت تعرض این و آن و پا بی
صمائر

کبری داخل شقائر و اقوام متنوعه در ظل حمایت
حکومت عظمی ساکن و خادم بودند وسعت مملکت
روز بروز تزاید نموده اغلب قطعه اسیا در تحت
حکومت عادله حمایانی و اکثر فرق و ملل مختلفه
در سلک رعیت تا جداری بودند و چون
قانون تعرض این سائر طوائف بمیان آمد
و اصول مسئولیت افکار وضع و اساس شد
ممالک وسیعه سلطنت ایران تناقص نمود و
قطعات کثیره و اقالیم عظیمه از دست رفت
تا انکه باین درجه رسید که قطعات جسیمه توران
و اشود و کلدان از دست رفت طوایف لزگیه
حتی اکثر ممالک خراسان نیز بجهت تعرض

واز فساد اثری مذبا وجود تضاعف نفوس وتزاید
وتکاثر این گروه از کثرت تضایح وترغیب بفضائل
ابنطائفه کل در منهای سکون ورکون اطاعت را
شعار خود ساخته در نهایت تسلیم وانقیاد
رعیت صادق پادشاه هستند دیگر حکومت بحجه
وسیله مشروعه تعرض نمایند واهانت جائز
دانند واز این گذشته تعرض بوجدان و
عقاید اقوام وتعذیب فرق مختلفه اتمام مانع
اتساع کشور وحائل فتوح ممالک دیگر و
حاجز تکثر رعیت ومخالف اساس قویم سلطنت
حکومت جسیمه ایران زمانیکه تعرض بوجدان
نداشت طوائف مختلفه در تحت لوای سلطنت
کبری

ومعلوم است خط حرکت این طائفه چون افتاد
مشهود و مشهور و ایچه باید و شاید از ردع
و دفع و قلع و قمع و زجر و قتل و نفی و ضرب و ضور
نشد و مقصدی بحصول نرسید در ممالک بنا
چون تشدید و تعذیب داد چنین مواضع
عین تشویق و تحریص مشاهده نمودند و عدد
اعتنا را اقرب تر دیدند فائده انقلاب اخلاق و بشتر
ساختند لهذا بکلی اعلان مساوات حقوق
احزاب نمودند و از ادکی عموم طوائف دانوس
شرق و غرب کردند این داد و فریاد و ضجیج و
اجیج از تحریک و اغوا و تشویق و اغراست
سوسیالست کا ژاشوب و فتنه خبرش نیست

منافی امنیت و آسایش اکراد این طائفه در طریقت
خویش ثابت‌اند و در مسلک و آیین راسخ متدین
و متمسکند و متشبث و متوسل بقسمیکه
جان را یکان نثار نمایند و بحسب مسلک خویش
طالب رضای پروردگار جهد بلیغ دارند و
سعی شدید جوهر اطاعت‌اند و صبور در شدت
و مشقت. هستی خویش را فدا نمایند و ناله
و انین بر نیارند انچه گویند فی الحقیقه راز
درونست و انچه جویند و پویند دلالت
دهمون پس باید نظر باساس و دنیس نمود
و شیخ خسیس را بیهانه نکرد چون روش و
تعالیم و مفاهیم رسائل و صحائف دنیس مشهود
و معلومست

ومساوات بین نوع انسانیست واز هر فرقه
از اهل اخلاق نشانه نفاق ظاهر مقتضای
حکومت عادله مجازات عاجله است وهر شخصی
کرهمت بندد وکوی سبقت رود مستحق الطاف
جهانبانی وسزاوار عواطف جلیله شهریاری است
زمان زمان دیگر وعالم را اقتضا وحلوه دیگر
تعرّض مطریقه وایین دهر مملکتی بادی خسران
مبین است وتوسّل بنابه الترقّی معدلت و
مساوات بین اقوام روی زمین احتراز و حذر
از اجراب سیاسی باید نمود وخوف وخطر از
فرق طبیعی چه که موضوع افکار انان نداخل
در امور سیاسیّه ونمایش است وکرداروفتار

13 – 2

این درد را درمانی و این زخم را مرهم استانی میسّر
نشد از وظائف و صوالح حکومت ازادگی
و حدان و اسودگی دل و جان است و در جمیع
اعصار باعث ترقّی درجات و استیلاء ممالک
جهانست ممالک متمدّنه سائره این تفوّق
حاصل نمود و باین درجات عالیه نفوذ و
اقتدار فائز نگشت مگر زمانیکه منازعه
مذاهب را از میان برداشت و جمیع طوائف را
بمیزان واحد معامله نمود جمیع یکقوم و یکجنس
و یک نوع و یک جنسند مصلحت عامّه مساوات
تامّه است و از اعظم اسباب خرابی جهانبانی و
اکبر وسائل انتشاع نطاق کشورستانی معدلت
و مساوات

وتشویق باتصاف فضایل وخصائل حمیده است
قطعیا مدخلی بامور سیاسیه نداشته وقصدی
بانچه سبب اشوب وفتنه است ننموده در منصوره
حکومت عادلانه بها نه نتواند ووسیله بدست
ندارد مگر تعرض بضمائر وجدان که از خصائص
دل وجان است واین قضیه نیز تعرض بسیار
شد وسعی بیشمار کشت چه خونها که ریخته
شد وچه سرها که او بخته هزاران نفوس قتیل
وهزاران نساء واطفال سرکشته واسیر کشتند
بنا بنیانها که ویران شد وچه بسیار خانمان
ودودمان بزرگان که بیسر وسامان کشت
جان حاصل نشد وفائده بدست نیامد

دیهیم جهانبانیست انست که جمیع رعایا از هر
فرقه و ایین در ظل ظلیل معدلت سلطانی
مظهر بخشایش و دوکمال آسایش و کامرانی باشند
زیرا سایه الهی ملجا عالمیان و ملاذ آدمیان است
تخصیص بجزئی نداشته علی الخصوص حقیقت حال
وکنه مقال بنظائفه مشهود و معلوم گردیده
جمیع اوراق و صحائف شان بکرّات و مرّات در دست
افتاده و در نزد حکومت محفوظ و موجود است
اگر چنانچه مطالعه شود حقائق و بواطن واضح
و لائح گردد مضامین کلّ این اوراق صنع اوفیا
وحسن سلوک میان عباد و اطاعت و انقیاد
وصداقت و امتثال و تخلق باخلاق ممدوحه
و تحقیق

وحصول فوائد ذاتیّه تجسیم امور نموده اند
واگر چنانچه اعلیحضرت شهریاری بنفس نفیس
تفتیش امور فرمایند گمان چنانست که در پیشگاه
حضور بوضوح پیوندد که این فرقه مقصد دنیوی
ومدخلی در امور سیاسی ندارند مدار حرکت
وسکون ومحور سلک وسلوک محصور بر امور
روحانیّه ومقصور بر حقایق وحدانیّه است
مدخلی با امور حکومت وتعلّقی بدستگاه
سلطنت ندارد اساس کشف بحاتست و
تحقیق اشارات تربیت نفوس است وتهذیب
اخلاق تصفیهٔ قلوبست ونورانیّت ملوک
اشراق وانچه سزاوار سدّهٔ ملوکانی وبراذ

افراد قیاس عموم نتوان نمود چه که اختلاف شئون
از خصائص و لوازم عالم انسانست بادی در بدایت
سنه هزار و دو بست و هشتاد و پنج بهاء الله
و جمیع اشخاص که همراه بودند آزاد و نه سجن عکا
نقل نمودند و میرزا یحیی را بقلعهٔ ماغوسا
در قبرس فرستادند لکن در ایران بعد از چندی
بعضی اشخاص که در امور بصیر بودند و در حسن
تدبیر مشهور و بر حقیقت وقوعات قدیم و حدیث
مطلع و خبیر محضر حضرت شهریاری عرض
نمودند که آنچه تا بحال در حضور همایون از این
طائفه نقل و روایت شده و ذکر و حکایت
رفته یا مبالغه بوده و یا خود نظر بمقاصد شخصیه

حصول

ملکوت رحمن اشراق نموده و اگر مبینی مشاهده
میشد و یا ناطقی خود را محل شماتت و مفتریات
عباد نمینمود انتهی از این عبارات سرشته
اساس و افکار و خط حرکت و سلوک و نوایای
اینطایفه بدست میاید و اگر از روایات و
حکایات که در افواه ناس است اطلاع بحقیقت این
قضیه خواهیم از کثرت اختلافات و تباین حقیقت
بکلی پوشیده و پنهان گردد لهذا بهتر این است
که اساس و مقاصد اینطایفه را از مضامین
تعالیم و صحائف و لوائح استنباط نموده مأخذ
و دلائل و نصوص اعظم از این نه چه که این اس
اساس است و فصل خطاب بگفتار و رفتار

وهم چنین انچه لازم است تفحص در احوال رعیت
و اطلاع بر اعمال و امور هر حزبی از احزاب از مظاهر
قدرت الهی یعنی ملوک و رؤسا میطلبیم که همت
نمایند شاید اختلاف از میان برخیزد و اتفاق
نور اتفاق منور شود تا بدیکل بانچه از قلم ذکر
جاری شده تمسک نمایند و عمل کنند حق شاهد
و ذرات کائنات گواه که انچه سبب علو و سمو
و تربیت و حفظ و تهذیب اهل ارض است ذکر
نموده ایم از حق میطلبیم عباد را تایید نماید آنچه
اینمظلوم از کل طلب مینماید عدل و انصاف است
با صغا اکتفا ننمایند در انچه از اینمظلوم ظاهر
شده تفکر کنند قسم بافتاب بیان که از افق سماء
ملکوت

یکشخص و قطرهای یک بحر از جمله دین الله و
مذهب الله محض اتحاد و اتفاق اهل عالم از سماء
مشیت مالک قدم نازل گشته و ظاهر شده از
علت اختلاف و نفاق مکنید سبب اعظم و علت
کبری از برای ظهور و اشراق نیر اتحاد دین الهی
و شریعه ربانی بوده و نمو عالم و تربیت امم و
اطمینان و راحت من فی البلاد از اصول احکام
الهی اوست سبب اعظم از برای این عطیه کبری
کاس ضغائن نبخشد و حیات بامیه عطا فرماید
و نعمت سرمدیه مبذول دارد رؤسای ارض
مخصوص مظاهر عدل الهی در صیانت این مقام
و علو و حفظ ان جهد بلیغ باید مبذول دارند

العالم وازجمله ان الذی ربی ابنه او اینا
من الابناء کانه ربی احدا بنائی علیه هذا
الله وعنایته ورحمته التی سبقت العالمین
ازجمله یا اهل بها شما مشارق محبت ومطالع
عنایت الهی بوده وهستید لذا نزاید ولعن
احدی مبنا لائید وچشم را ازانچه لایق نیست
حفظ نمائید انچه را اراده نمائید بنمائید اگر مقبول
افتاد مقصود حاصل والا تعرض باطل ذروه
بنفسه مقبلین الی الله المهیمن القیوم سبب
حزن نشوید تا چه رسد بنزاع وفساد امید
هست در ظل سدره عنایت الهیه تربیت
شوید وبما اراد الله عامل گردید همدیگر را
بگذارید

ان تاخذكم حمية الجاهلية بين البرية كل بدء
من الله ويعود اليه انه لمبدء الخلق ومرجع العالمين
واذ جعله قد منعتم من الفساد والجدال في الصحف
والالواح وما اريد بذلك الا علوكم وسموكم
يشهد بذلك السماء وانجمها والشمس وشرقها
والاشجار واوراقها والبحار وامواجها والارض
وكنوزها نسئل الله ان يمدنا ولياذه ويؤيدهم
على ما ينبغي لهم في هذا المقام المبارك العزيز
البديع ونسئله ان يوفق من في حولي على العمل
بما امروا به من القلم الاعلى واذ جعله ايمن شجرة
دانش اينكلمه عليا ست همدار بكيد ديد وبرك
بكشا خسار ليس الفخر لمن يحب الوطن بل لمن يحب

ینظر الی الرعیة بعین الالطاف ویحفظهم
من الاعتساف ونسئله تعالی بان یجعلك
ناصر الامره وناظرا الی عدله لتحکم علی العبا
کما تحکم علی ذوی قرابتك وتختار لهم ما تختار
لنفسك انه لهو المقتدر المتعالی الهمنا بالقوة
وچون مناسبت حاصل شد لهذا اوراق
چنین دیده شد که بعضی از تعالیم بهآء الله
که در صحائف ولوائح مندرج است در این مقالی
نیز مختصراً مندرج گردد تا اصل اساس وشالوده
ومبادی وبنیان واضح وعیان شود واین
عبارات از صحائف متعدده نقل شده از جمله
عاشروا الادیان بالروح والریحان ایاکم
ان تناخزکم

ما الذي لبقائي وما نفعني حيوتي ولا يخفى
على اهل البصر والنّاظرين الى المنظر الاكبر بأني
في اكثر ايامي كنت كعبد جالس تحت سيف معلّق
بشعرة واحدة ولم يدر متى ينزل عليه اينزل
في الحين او بعد حين وفي كلّ ذلك نشكر الله
ربّ العالمين ونحمده في كلّ الاحوال انّه على
كلّ شيء شهيد نسئل الله ان يبسط ظلّه
لعسرع اليه الموحّدون ويأوي فيه المخلصون
ويرزق العباد من بحور عنايته زهرا ومن
افق الطّاف زهرا ويؤيّده فيما يحبّ ويرضى
ويوفّقه على ما ينبغي به الى مطلع اسمائه الحسنى
لئلّا يغضّ الطّرف عمّا يرى من الاحجاف و

بعض العلماء من الضغينة والبغضاء ليبطروا
الأشياء بعين لا يغلبها الاعضاء ويصعدهم
الى مقام لا تقلبهم الدنيا وريا سيها عن النظر
الى الأفق الأعلى ولا يشغلهم المعاش وانسياب
الفراش عن اليوم الذي فيه يجعل الجبال كالعهن المنفوش
ولو انهم يفرحون بما ورد علينا من البلاء سوف
يأتي يوم فيه ينوحون ويبكون ويدقون الصدور
فيتمام عليه من العزة والغناء والثروة و
العلاء والراحة والرخاء وما انا فيه من
الشدة والبلاء لاخترت ما انا فيه اليوم
والآن لا ابدل ذرة من هذه البلايا بما حلو
وملكوت الانشاء لولا البلايا في سبيل الله
ما الذ

عن الغلام. وامّا الآن محجّبون بحجاب الظلام الذي
نسجوه بايدي الظنون والاوهام. سوف تشقّ
السيدا البيضاء جيب هذه الليلة الدلماء.
يومئذ يقول العباد ما قالته الآيات من
قبل ليظهر في العاديات مرابدا في السداريات
ايعيدون الاقامة ورجلهم في الركاب. وهل
يرون لذهابهم من اياب. لا ورب الارباب الّا
في المآب. يومئذ يقوم الناس من الاحداث
ويسئلون عن التراث. طوبى لمن لا تشومه
الاثقال في ذلك اليوم الذي فيه تمرّ الجبال.
ويحضر الكل للسؤال في محضر الله المتعال انّه
شديد النكال نسئل الله ان يقدّس قلوب

عثرجوادهم وطوى مهادهم وكلّت اسيافهم
وذلّت اقدامهم لم ادر الى متى يركبون مطيّة
الهوى ويهيمون فى هيماء الغفلة والغوى
اتبقى عزّة من عزّ وذلّة من ذلّ ام يبقى من
اتّكا على الوسادة العليا وبلغ فى العزّة الى
الغاية القصوى لا ورب الرحمن كلّ من عليها
فان ويبقى وجه ربّك الغزير المنّان اىّ درع
ما اصابها سهم الردى واىّ فود ما عرّته يد
القضاء واىّ حصن منع عنه رسول الموت اذ
اتى واىّ سرير ما كسر واىّ سدير ما قعر
لو علم النّاس ما وراء الختام من رحيق رحمة ربّهم
العزيز العلّام لنبذوا الملاهى واسترضوا
عن الغلام

ومواسي وجوش العزآء لا اجزع واصبر كما صبر اولو
الحزم ذو والعزم بحول الله مالك القدم
وخالق الامم واشكر الله في كل الاحوال وارجو
من كرمه تعالى بهذا الحبس عتق الرقاب من
السلاسل والاغلال ويجعل الوجوه خاشعة
لوجهه العزيز الوهاب انه مجيب لمن دعاه
وقريب لمن ناجاه ونسئله بان يجعل هذا
البلآء الادهم درعا حصينا لكل اوليآئه ويحفظهم
من سيوف ساحقة وقضب نافذة لم يزل
بالبلآء اشرف نوره وسنا ذكره هذه سنته
قد خلت في القرون الخالية والاعصار الماضية
فسوف يعلم القوم ما لا يفقهونه اليوم اذا

12 - 2

رفعوا هوآنهم ووضعوا الههم كانهم اتخذوا امر الله
مزوا ولهوا ولعبا ويحسبون انهم محسنون وفي
حصن الامان هم محصنون ليس الامر كما يظنون
عذابهم ما ينكرون سوف ننتقل من هذا
المنفى الاقصى الى سجن عكا ومما يقولون انها
اخرب مدن الدنيا واقبحها صورة واردئها
هواء وانتنها ماء كانها دار حكومة الصدى
لا يسمع من ارجائها الا صوت ترجيعه واراد
ان يحبسوا العبد فيها ويسدوا على وجوهنا
ابواب الرخاء ويصدوا عنا عرض الحيوة الدنيا
فيما عبر من ايامنا فالله لو يهلكني اللعب
يهلكني التعب ويجعل فراشي من الصخرة الصماء
ومؤانسي

ويجعلنا من الذين توجهوا اليه وانقطعوا عما
سوى يا ملك قد رأيت في سبيل الله ما لا
رأت عين ولا سمعت اذن قد انكرني المعارف
وضاق علي المخارف قد نضب فيحضاض السلامة
واصفر ضحضاض الراحة كم من البلايا نزلت وكم
منها سوف تنزل امشي مقبلا الى الغرز الوقاح
وودائي بتناسب الحباب قد استهل مدمعي
الى ان بل مضجعي وليس حزني لنفسي يا الله
وانسى يشتاق الرماح في حب مولاه ومامرت
على شجر الا وقد خاطبه فؤادي باليت قطعت
لاسمي وصلب عليك حبدي في سبيل ربي
بل ما ارى الناس في سكرتهم يعمهون ولا يفيقون

ولا ذمن ايماري القوم وهم يشهدون انكرون
وهم يعلمون. لم اد دفي اي وادٍ يهيمون اما يرون
يذهبون ولا يرجعون. الى متى يغيرون ويحلون
يهبطون ويصعدون. الم يأن للذين امنوا
ان تخشع قلوبهم لذكر الله. طوبى لمن قال ويقول
بلى يا رب ان وحان. وينقطع عما كان هيهات
لا يحصد الا ما ذرع. ولا يوخذ الا ما وضع
الا بفضل الله وكرمه. هل حملت الارض فالذي
لا تمنعه سبحات الجلال عن الصعود الى ملكوت
ربه العزيز المتعال. وهل لنا من العمل ما
يزول به العلل ويقربنا الى عالم العلل
نسئل الله ان يعاملنا بفضله لا بعدله
ويجعلنا

الكنوز من كرمهم وقبض البحر عند بسط اكفهم وَ
همهم واين من طال ذراعه في العصيان
ومال ذرعه عن الرحمن اين الذي كان يجتنب
اللذات ويجتني الثمار والشهوات اين ربات
الحجال وذوات الخمال اين اعضاؤهم المتماثلة
وافنانهم المتطاولة وقصورهم العالية وَ
لبانيتهم المعروشة واين دقة اديمها ورقة
نسيمها وحزونة آنها وهزيز اوياحها وهدير
ورقآنها وحفيف اشجارها واين سحودهم
المفترة وثغورهم المبتسمة نواعمهم قد
هبطوا الحضيض وحاوروا القضيض لا يسمع
اليوم منهم ذكر ولا ركز ولا يعرف منهم اثر

وسررهم الموضونة وفرشهم المبسوطة مهادا
قد صار الكل نورا. وجعلهم قضاء الله هباءً
منثورا. قد نسل ما كنزوا. وتشتت ما جمعوا.
وتبدد ما كنزوا. اصبحوا لا ترى الا اماكنهم الخالية
وسقوفهم الخاوية. وجذوعهم المنقعرة. و
قشيبهم البالية. ان البصير لا يشغله المال
عن النظر الى المآل. والخبير لا تمسكه الاموال
عن التوجه الى المعنى المتعال. اين من حكم على
ما طلعت الشمس عليها. واسرف واستطرف
في الدنيا وما خلق فيها. اين صاحب الكتيبة
المدمآء. والراية الصفراء. اين من حكم في الرقيق
واين من ظلم في الفيحاء. واين الذين ارتعد
الكفور

به اشرقت الارض والسّمآء. هل يبقى لاحدٍ ما
عنده من ثروته او يغنيه غداً عن مالك تا صيته
لو ينظر احد فى الّذين ناموا تحت الرّضام
وحاوروا الرّغام. هل يقدر ان يميّز دمهم
من دماء الملك عن دماء المملوك لا ومالك
الملوك. وهل يعرف الولاة من الرّعاة وهل
يميّز اولى الثّروة والغنآء من الّذى كان ملا
حدآء ووطآء. تالله قد رفع الفرق الآلين
قضى الحقّ وقضى بالحقّ. اين العلمآء والفضلآء
والامرآء. اين دقّة انظارهم. وحدّة ابصارهم
ورقّة افكارهم وسلامة اذكارهم. واين
خزآئنهم المستوفى. وذخارفهم المشهودة.

المضلون ويطّلعوا بما ورد على امناء الله من
قوم سوء اخسرين ونرى اليوم يعترض القوم
على الذين ظلموا من قبل وهم يظلمون اشدّ ممّا
ظلموا ولا يعرفون · تالله انّ ما اردت الّا
بل تطهير العباد عن كلّ ما منعهم عن التقرّب الى
الله ما لك اليوم التناد · كنت نائما على المضجع
مرّت على نفحات ربّي الرحمن وايقظتني من النوم
يشهد بذلك سكّان جبروته وملكوته
واهل مدائن عزّه · ونفسه الحقّ لا اجزع من
البلاء في سبيله ولا عن الرزايا في حبّه و
رضائه قد جعل الله البلاء غادية لهذه
الدسكرة الخضراء · وذبالة لمصباح الذي
به اشرقت

اوحللتم ما حرّمه الله قال نحن اوّل من اتّبع
اوامر الله ونحن اصل الأمر ومصدره واوّل كلّ
خير ومنتهاه نحن اية القدم وذكره بين الأمم
قيل لهم تركتم القران قال فينا انزله الرحمن
ونحن نسائم السبحان بين الأكوان ونحن الشواطئ
التي انشعبت من البحر الأعظم الذي احيى الله
به الأرض بعد موتها ومنّا انتشرت اياته
وظهرت بيّناته وبرزت ثاره وعندنا
معانيه واسراره قيل لاىّ حرم ملتم قال
لحبّ الله وانقطاعنا عمّا سواه انّما ذكرنا
عبارته عليه السّلام بل اظهرنا رشحا من بحر
الحيوان الذي كان مودعا في كلماته ليحيى به

يا سلطان قد خبت مصابيح الأنصاف ؛ و
اشتعلت نار الاعتساف في كل الأطراف الى ان
جعلوا اهلي اسارى ليس هذا اول حرمة هتكت
في سبيل الله ينبغي لكل نفس ان ينظر ويذكر
ما ورد على آل الرسول الى ان حملهم القوم اسارى
وادخلوهم في دمشق الفيحاء وكان بينهم سيد
الساجدين وسند المقربين وكعبة المشتاقين
روح ما سواه فداه قيل لهم وانتم الخوارج
قال لا والله نحن عباد امنا بالله واياه وبنا
افتخر الايمان ولاحت آية الرحمن و
بذكرنا سالت البطحاء وماجت الظلمة التي حالت
بين الارض والسماء . قيل لهم حرمتم ما احله الله
او حللتم

يا الهي اسئلك باسمك الذي به سخرت من في
السموات والارض بان تحفظ سراج امرك بزجاج
قدرتك والطافك لئلا تمر عليه ارياح الانكار
من شطر الذين غفلوا من اسرار اسمك المختار
ثم زدني بدهن حكمتك انك انت المقتدر
على من في ارضك وسمائك اي رب اسئلك
بالكلمة العليا التي بها فزع من في الارض و
السماء الا من تمسك بالعروة الوثقى بان لا
تدعني بين خلقك وارفعني اليك وادخلني
في ظلال رحمتك واشربني من زلال خمر عنايتك
لاسكن في جنة مجدك وقبابك الطافك انك
انت المقتدر على ما تشاء وانك انت المهيمن القيوم

مخجل وعاجز است ضاقت علیه الأرض بوسعتها
الی ان رفعه الله الی السّماء واگر تفصیل انبیا
عرض شود بیم ان است که کسالت عارض گردد
مالیت اذنت لی فی اسلطان لنرسل الی حضرتك
ما تقرّ به العیون وتطمئنّ به النّفوس ویوقن
کلّ منصف بانّ عنده علم الکتاب ولا اعرض
الجهلآء واعتماض العلمآء لقلت مقالا تفرح
به القلوب وتطیر الی الهوآء الّذی یسمع من هزیز
اذیاحه انّه لا اله الّا هو ولکنّ الان لعدم
اقتضآء الزّمان منع اللّسان عن البیان
وختم افاء التّبیان الی ان یفتح الله بقدرته
انّه لهو المقتدر القدیر سبحانك اللّهمّ
یا الهی

فی السّماء فتأتیهم بآیة ولو شاء الله لجمعهم علی
الهدی فلا تکونن من الجاهلین تالله از مضمون
این دو آیهٔ مبارکه قلوب مقرّبین در احتراق است
و امثال این امور وارده محقّقه از نظر محو شده
و ابدا تفکّر ننموده و نمیفهمند که سبب اعراض
عباد در ظهور مطالع انوار الهیّه چه بوده و
هم چنین قبل از ختم انبیا در عیسی من مریم
ملاحظه فرمایند بعد از ظهور ان مظهر رحمن
جمیع علمای ان سال ذیح ایمان را بکفر و طغیان نسبت
داده اند تا بالأخره باحاره حنّان که اعظم علمای
ان عصر بود و هم چنین فیافا که اقصی القضاة
بود بر بحضرت وارد آوردند اعجب را که قلم از ذکر

علمای ان عصر در سنین اولیه از یهود و بعضا
ازان بشمر افق اعلی اعراض نمودند و باعراض ان
نفوس جمیع از وضیع و شریف مرا طفا نور ان
نیر افق معانی کریستند اسامی کل در کتب مذکور است
از جمله وهب بن راهب و کعب بن اشرف و
عبد الله ابی و امثال ان نفوس تا انکه امر بمضا
رسید که در سفک دم اطهر انحضرت مجلس شوری
ترتیب داده مذاکره خبر فرموده و انی
یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او
یخرجوک و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین
و هم چنین میفرماید و ان کان کبر علیک اعراضهم
فان استطعت ان تبتغی نفقا فی الارض او سلما
فالسماء

نخواهد بود انبیا که لئالی بحار احدیّه و ضمایر
وحی الهیّه اند محل اعراض و اعتراض ناس واقع شده اند
تا چه رسد باین عباد چنانچه میفرماید و همّت
کلّ امّة برسولهم لیأخذوه و جادلوا بالباطل
لیدحضوا به الحقّ و هم چنین میفرماید ما یأتیهم
من رسول الّا کانوا به یستهزؤن در ظهور خاتم
انبیا و سلطان اصفیا روح العالمین فداه
ملاحظه فرمایند که بعد از اشراق شمس حقیقت
از افق حجاز چه مقدار ظلم از اهل ضلال بر آن
مظهر عزّ ذی الجلال وارد شده تا نفسی عباد
غافل بودند که اذیّت بحضرت را از اعظم اعمال
و سبب وصول بحق متعال میدانسته اند چه که

مکاره را جایز نداشته تا چه رسد بانچه صریحاً
در کتاب نبی فی ان نشده حق ناس را شرب
خمر نهی فرموده وحرمت آن در کتاب نبی فی ان نشده و
ثابت شده وعلمای عصر کثرالله امثالهم
ناس را از این عمل شنیع نهی نموده اند مع ذالک
بعضی مرتکب این حال جزای این عمل بنفوس زکیه
وان مظاهر عز تقدس مقدس ومبرا منزه
بمقدسیهم کل الوجود من الغیب والشهود
بلی این عبد حق را بفعل ما یشاء وبحکم ما یرید
میداند لا معقب لامره ولا مهرب لاحد الا الله
ولا غاصم لامضائه الا الیه ودر هیچ عصری
اعتراض ناس از عالم وجاهل منوط نبوده و
نخواهد

النعمة التي نزلت من سماء كرمك وسحاب رحمتك
لينقطع عما عنده ويتوجه الى شطر الطاف اي
رب ايد على نصرة المظلومين من عبادك واعلاء
كلمتك بين خلقك ثم انصره بجنود الغيب و
الشهادة ليسخر المدائن باسمك ويحكم على من على
الارض كلها بقدرتك وسلطانك يا من بيدك
ملكوت الايجاد وانك انت الحاكم في المبدء و
المعاد لا اله الا انت المقتدر العزيز الحكيم *
تبارك من هو در پيشگاه حضور سلطانى مشتبه
نموده اند كه اگر از نفسى از منيطانه عمل قبيحى
صادر شود آن را از مذهب اين عباد ميشمرند
فوالله الذى لا اله الا هو اين عبد ارتكاب

نمايد واكر طالب دنياست امور يكه سبب وعلت
اعراض عباد ووحشت من فى البلاد شود
البتّه ارتكاب ننمايد بلكه باعمالیكه سبب اقبال
ناس است عامل شود پس مرهون شد كه اعمال
مردوده از انفس جاهله بوده وخواهد بود
نسئل الله بان يحفظ عباده عن التوجه الى
غيره ويقربهم اليه انه على كلّ شئ قدير
سبحانك اللهم يا الهى تسمع حنينى وترى حالى
وضرّى وابتلائى وتعلم منائى فى نفسى ان كان
ندائى خالصًا لوجهك فاجذب به قلوب
برّيتك الى افق سمآء عرفك وقلب السلطان
الى يمين عرش اسمك الرحمن ثمّ ارزقه يا الهى
النعمة

بلکه حدود الهیّه سبب وعلّت حفظ بریّه
بوده وخواهد بود بقوله تعالی ولکم فی القصاص
حیوة یا اولی الالباب از عدل حضرت سلطان
بعید است که بحظای نفسی جمعی از نفوس مورد
سیاط غضب شوند حقّ جلّ ذکره میفرماید
لا تزر وازرة وزر اخری واین بسی معلوم که
در هر طائفه عالم وجاهل عاقل وغافل فاسق
ومتّقی بوده وخواهد بود وارتکاب امور
شنیعه از عاقل بعید است چه که عاقل بالطّبع
دنیا ست وناتارک ان اگر تارک است لشبّه
بغیر حق توجّه ننماید واز این گذشته خشیة الله
او را از ارتکاب افعال منهیّه مذمومه منع

بمثل وتاراج مشغول نشوند چنانچه در تبریز
وغیره بعضی را فروختند وزخارف کثیره اخذ
نمودند وابدا در پیشگاه حضور سلطان عرض
نشده کل این امور در نظر بان واضح شده که این فقرا را
بی معین یافته اند از امور خطیره گذشته اند
وباین فقرا پرداخته اند طوایف متعدده وملل
مختلفه در ظل سلطان مستریحند بلکه انشاء
این قوم باشند ملکه باید علو همت وسمو فطرت
ملازمان سلطانی بشانی مشاهده شود که
در تدبیران باشند که جمیع احزاب در سایه سلطان
درایند ومابین کل بعدل حکم رانند اجرای
حدود الله محض عدل است وکل بان راضی
ملکه

میفرمودند وبغیر ما اذن الله در این امر تکلم نمودند
نسئل الله بان یوفق الکل علی ما یحبّ و یرضی
خال جمیع نفوس از جمیع امور دخشم پوشیده اند
و باذیّت انیطائفه متوهّمند چنانچه اگر از بعضی
که بعد از فضل باری در ظلّ مرحمت سلطانی
آرمیده اند و بنعمت غیر متناهیه متنعّمند سؤال
شود که در جزای نعمت سلطانی چه خدمت
اظهار نموده اید بجسن تدبیر مملکتی بر ما لک افزوده اید
و یا بامری که سبب اسائیش رعیّت و اهالی مملکت
و ابقای ذکر خیر دولت شود توجّه نموده اید جواب
ندارند جز انکه جمعی را صدق و یا کذب باسم
نائبی در حضور سلطان معروض دارند و بعد

در روایت مذکوره اقل از کبریت احمر بد لذا هر
نفسیکه مدعی علم است قولش مسموع نبوده و
نیست وهم چنین در ذکر فقهای آخر الزمان
میفرماید فقهاء ذلک الزمان شر فقهاء
تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنة وفیهم
تعود واکر این دو یا تر تفسیر تکذیب نماید
اثبات آن را سهل نیست چون مقصود
اختصار است لذا تفصیل روایت عرض نشد
علمائیکه فی الحقیقه از کار بر انقطاع نشانیده اند
ابدا متعرض این عبد نشده اند چنانچه مرحوم شیخ
مرتضی اعلی الله مقامه واسکنه فسیح
عنایته در رساله توقف در عرق نهر محمد
نمیفرمود

کردد واین خیر محض است که عرض شد وکفی
بالله شهیدا: سبحانک اللهم یا الهی اشهد
بان قلب السلطان بین اصبعی قدرتک لو
تزید قلبه یا الهی الی شطر الرحمة والاحسان
وانک انت المتعالی المقتدر المنان لا الٰه
انت العزیز المستعان: در شرائط علما میفرماید
واما من کان من الفقهاء صائنا لنفسه و
حافظا لدینه مخالفا لهواه مطیعا لامر
مولاه فللعوام ان یقلدوه الی آخره واکر
پادشاه زمان باین بیان که از لسان مظهر
الهام رحمن جاری شده ناظر شوند در ملاحظه
میفرمایند که متصفین باین صفات واد

ودر حدیث شریف وارد لا یصدقوا التمام
بر بعضی از علما امر مشتبه شده واین عبد را
مذمت کنند وان نفوس که ملاقات نموده اند
شهادت میدهند که این عبد بغیر ما حکم الله
فی الکتاب تکلم ننموده وبا این امر مبارکه ذاکر
هل تنقمون منا الا ان امنا بالله وما انزل
الینا وما انزل من قبل ای پادشاه زمان
چشمهای این ابرار بشطر رحمت رحمن متوجه
وناظر والسنه این بلدان بادعیه کبری از برای
وابن شداند عظمی را رجا عظیم از عقب و
لکن امید چنانست که حضرت سلطان بنفسه
در امور توجه فرمایند که سبب رضای قلوب
گردد

راحت بغیر مشغول دید وچون برق روحانی
بمقر عز نورانی رجوع نمود ودر مکان من قرب
نزد جنود قدس اظهار نداشتم ومخلت ترا
بپسند دیدم وهم چنین میفرماید ای مدعی
دوستی من در سر کاظهان نسیم عنایت من
بر تو مرور نمود وترا بر فراش غفلت خفته یافت
وبر حال تو رحیم بود وباز گشت - انتهی لذا
در پیشگاه عدل سلطانی نباید بقول مدعی
اکتفا نمود ودر فرقان که فارق بین حق و
باطل است میفرماید یا ایها الذین آمنوا
ان جاءکم فاسق بنبإ فتبینوا ان تصیبوا قوما
بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین

ستاره قبل از صبح است که در ظاهر دری و
روشن است و در باطن سبب اضلال و هلاکت
کاروانهای مدینه و دیار مصنت و همچنین
میفرماید ای بظاهر اراسته و بباطن کاسته
مثل تو مثل ابر تلخ صافی است که کمال لطافت
و صفا از آن در ظاهر مشاهده شود و چون بدست
صرّاف ذائقه احدیّه افتد قطره از آن را قبول
نفرماید تجلّی آفتاب در تراب و مرآت هر دو
موجود ولکن از فرقدان تا ارض فرق دان ملکه
فرق بی منتهی در میان و همچنین میفرماید
ای سپرده بنا بسحرگاهان تجلّی عنایت من
از مشرق لامکان بمکان تو آمد و ترا در بستر
راحت

منا ارادوا و یفعلون منا یریدون هر دعوی را
برهان نا باید محض قول و استناد بر ظاهر هم
نبوده ترجمه چند فقره از فقرات صحیفهٔ مکنونه
فاطمیّه صلوات الله علیها که مناسب این مقام است
بلسان پارسی عرض میشود تا بعضی از امور
مستوره در پیشگاه حضور مکشوف شود و
مخاطب این بیانات در صحیفهٔ مذکوره که
بکلمات مکنونه الیوم معروفست قومی هستند
که در ظاهر بعلم و تقوی معروفند و در باطن
مطیع نفس و هوی میفرماید ای بیوفایان
چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن
ذئب اغنام من مشده اید مثل شما مثل

وبرمرات ضمیر منیر معلوم است که الیوم
کدام حزبند که از جان در سبیل معبود عالمیان
گذشته اند واگر کتب استدلالیه این قوم در
اثبات مرام علیه مدعا مسطور که فی سبیله
تعالی مرقوم میشد هر اینه کتب لاتحصی مبین
برتبه ظاهر ومشهود بود حال چگونه این قوم را
که قول وفعلشان مطابقست میتوان انکار
نمود ونفوسی را که از کلیه اعتبار در سبیل
مختار رنگذشته وبمیکذرند تصدیق نمود
بعضی از علماء ایران که این بنده را تکفیر نموده اند
ابدا ملاقات ننموده اند واین عبد را ندیده اند
واز مقصود مطلع نشده اند ومع ذلک قالوا
ما اراد وا

زمانرا نسبت بحرمان حرم رحمن و قاصدان
کعبه عرفان مکدّر نموده اند ای کاش رای
جهان آرای پادشاهی بران قرار میگرفت که
این عبد با ان علما مجتمع میشد و در حضور
حضرت پادشاهی اتیان حجّت و برهان مینمود
این عبد حاضر و از حق امل که چنین مجلسی فراهم
اید تا حقیقت امر در ساحت حضرت شهریاری
واضح و لائح گردد و بعد الامر بیدك و انا حاضر
تلقاء سریر سلطنتك فاحکم لی او علیّ خداوند
رحمن در فرقان که حجّت باقیه است مابین
ملأ اکوان میفرماید فتمنّوا الموت ان کنتم
صادقین تمنّای موت دلیل بر حقانیت صدق و

ودر اشراق در نهایت فقر و ذلت مشاهده شد
ما من ارض الّا وقد صبغت من دمآئهم وما
من هواء الّا وقد ارتفعت الیه زفراتهم ودر
این سنین معدودات من غیر تعطیل از سحاب
قضا سهام بلا باریدن ومع جمیع این قضایا
وبلایا نار حبّ الهی در قلوب شان مشتعل که
اگر کلّ را قطعه قطعه نمایند از حبّ محبوب عالمیان
نگذرند بلکه بجان مشتاق و املند انچه را در
سبیل الهی وارد شود ای سلطان نسمات رحمت
رحمن این عباد را تقلب فرموده و بشطر احدیّه
کشیده. گواه عاشق صادق در استین باشد
ولکن بعضی از علمای ایران قلب انور ملیک
زمانرا

فتوای جهاد فرمودند و از وطن معروف بنصرت
دین با علم مبین توجه نمودند مع ذلک بسطشر
بسیار از خیر کثیر کذشتند و مراجعت فرمودند
یا لیت کشف الغطآء وظهر ما ستر عن الابصار
و این طائفه بیست سنه مجاور ارض کاظمین و
ایام و لیالی بسطوت غضب خاقانی معذب و
از هبوب عواصف قهر سلطانی هر یک بدیاری
افتاده اند چه مقدار از اطفال که بی پدر مانده اند
و چه مقدار از آباء که بی پسر گشته اند و چه مقدار
از امهات که از بیم و خوف حربت انکه بر اطفال
مقتول خود نوحه ننمایند نداشته اند و بسی از
عباد که در عشی باکمال غنا و ثروت بوده اند

جمعی کثیر از هر قبیل از کوثر معارف الهی سرمست
شده بمشهد فدا در ره دوست بجان و دل شتافته
اگر این نفوس که للّٰه از ما سوی الله گذشته اند
جان و مال در سبیلش ایثار نموده اند تکذیب
شوند بکدام حجّت و برهان صدق قول دیگران
علی ما هم علیه در محضر سلطان ثابت میشود
مرحوم حاجی سید محمد اعلی الله مقامه و
غمسه فی لجّة بحر رحمته و غفرانه با انکه از اعلم
علمای عصر بودند و اتقی و ازهد اهل زمان
خود و جلالت قدر شان بمرتبه بوده که
السن بریّه کلّ بذکر و ثنا یش ناطق و بر هد
و ورعش موقن در غرای با روس با انکه خود
فتوای

فرموده زیرا که کل را تربیت فرموده و مبغر مایل
تعالی فضله الّذی سبق الممکنات و رحمته
الّتی سبقت الخلایق این نبی واضح است که
صواب یا خطأ علی زعم القوم این طایفه امری
کبان معروف اند انرا حق دانسته و اخذ کرده اند
لذا انما عندهم ابتغاء لما عند الله کذ نشته اند
و همین کذ شتن از جان در سبیل محبّت رحمن
کواهیست صادق و شاهد بیّنست ناطق علی
ما هم یدّعون ایا مشاهده شده که عاقل
من غیر دلیل و برهان از جان بکذرد و اکر
کفته شود این قوم مجنونند این نبی بعید است
چه که منحصر بیک نفس و دو نفس نبوده بلکه

مطلبی نداشتیم ومقصودی نبود جز انکه برهان
بر کل مبرهن گردد که این عبد خیال فساد نداشته
وابدا با اهل فساد معاشر نبوده هو الذی
انطق لسان کل شیئ بثنآء نفسه نظر باغراض
بعضی مراتب توجّه بجهتی صعب بوده ولکن
لحفظ نفوس این امور واقع شده ان ربّی یعلم
ما فی نفسی وانّه علی ما اقول شهید ملک
عادل ظلّ الله است در ارض باید کل در سایه
عدلش مأوی گیرند ودر ظلّ فضلش بیاسایند
این مقام تخصیص وتحدید نپذیرد که مخصوص
ببعضی ودون بعضی شود چه که ظلّ از ذی ظلّ
حاکی است حق جلّ ذکره خود رافرد العالمین
فرموده

در مقر خود که مقدّس از مکان و زمان و ذکر
و بیان و اشاره و وصف و تعریف و علوّ
دنو بوده مستقر و لا یعلم ذلک الّا هو و من عنده
علم الکتاب لا اله الّا هو العزیز الوهّاب انتظار
و لکن حسن اعمال منوط بانکه ذات سنا ها نه
بنفسه بنظر عدل و عنایت دران نظر فرمایند
و بعرائض بعضی من دون بدیه و برهان کفایت
نفرمایند نسئل الله بان یؤیّد السّلطان
علی ما اراد و ما اراد ینبغی ان یکون مراد العالمین
و بعد از عبد را باستانبول احضار فرمودند
با جمعی از فقراء وارد ان مدینه شدیم و بعد
از ورود ابدا با احدی ملاقات ننشد چه که

10

احبّای الٰهی یشانی در مابین عباد ظاهر شوند
که جمیع را با فعال خود و رضوان ذی الجلال هدایت
نمایند قسم باقتاب افق تقدیر که ابداً دوستان
حقّ ناظر باعراض و اموال فانیهٔ او نبوده و نخواهند
بود حق لازال ناظر بقلوب عباد خود بوده و
اینهم نظر بعنایت کبری است که شاید نفوس
فانیه از شئونات ترابیّه طاهر و مقدّس
شوند و بمقامات باقیه وارد گردند و کلّ
ان سلطان حقیقی بنفسه لنفسه مستغنی
از کلّ بوده نه از حبّ ممکنات نفعی باو راجع
و نه از بغضشان ضرّی وارد کلّ از ممکنه ترابیّه
ظاهر و باو راجع خواهند شد و حق فرد واحد

بود پس حضرت الیوم اعتراض بر احدی و مجادله
با نفسی نبوده و نخواهد بود بلکه محبوب آنست
که مدائن قلوب که در تصرف حجب نفس و
هوی است بسیف بیان و حکمت و تبیان
مفتوح شود لذا هر نفسیکه اراده حضرت نماید
باید اوّل بسیف معانی و بیان مدینهٔ قلب
خود را تصرّف نماید از ذکر ما سوی الله
محفوظ دارد و بعد بمدائن قلوب توجّه کند
اینست مقصود از حضرت ابداع فساد محبوب حق
نبوده و نیست و آنچه از قبل بعضی از جهّال
ارتکاب نموده اند ابداً مرضی نبوده ان تقتلوا
فی رضاه خیر لکم من ان تقتلوا الیوم باید

وایشانند مظاهر قدرت الهیه علی قدر
مراتبهم انه هو المقتدر المختار وانچه حق
جل ذکره از برای خود خواسته قلوب عباد
اوست که کنائز ذکر و محبت ربانیه و خزائن علم
وحکمت الهیه اند لم یزل ارادهٔ سلطان لایزال
این بوده که قلوب عباد را از اشارات دنیا
وما فیها طاهر نماید تا قابل انوار تجلیات
ملیک اسماء وصفات شوند پس باید در
مدینهٔ قلب بیکانه راه نیابد تا دوست
یکانه بمقر خود آید یعنی تجلی اسماء وصفات
نه ذات تعالی وتقدس چه که ان سلطان بیمثال
لایزال مقدس از صعود و نزول بوده و خواهد
بود

واضح گردد که این عبد جز صلاح و اصلاح بامری
ناظر نبوده و اگر بعضی از الطاف الهیه که من غیر
استحقاق عنایت فرموده واضح و مکشوف
نباشد اینقدر معلوم میشود که بعنایت
واسعه و رحمت سابقه اینمظلوم را از طراز
عقل محروم نفرموده ٭ صورت کلماتیکه در
معنی نصرت عرض شد اینست ٭ هو الله
تعالی ٭ معلوم بوده که حق جلّ ذکره مقدس است
از دنیا و آنچه در او است و مقصود از نصرت
این نبوده که نفسی بنفسی مجادله و یا مجادله
نماید سلطان سلطان بفعل ما یشآء
ملکوت انشا را از بر و بحر ببیدملوک گذاشته

ورود عراق کلّ را از فساد و نزاع منع نموده
و گواه این عبد عمل اوست چه که کلّ مطّلعند و
شهادت میدهند که جمعیّت این حزب در آن
اوقات در ایران اکثر از قبل بوده و مع ذلک احدی
از حدّ خود تجاوز ننموده و بنفسی متعرّض نشده
قریب پانزده سنه میشود که کلّ ناظر الی الله
و متوکّلا علیه سالکند و آنچه بر ایشان وارد
شد صبر نموده اند و بحق گذاشته اند و بعد
از ورود این عبد باین بلد که موسوم بادرنه است
بعضی از این طائفه از معنی نصرت سؤال نمودند
اجوبهٔ شتّی در جواب ارسال یکی از آن اجوبه
در این ورقه عرض میشود تا در پیشگاه حضور
واضح

سلطانی صدور یابد معمول گردد مدتها
گذشت وحکمی صدور نیافت تا انکه امر
بمقامی رسید که بیم آن بود بفتنهٔ فسادی
برپا شود وخون جمعی ریخته گردد لاجرم حفظا
لعباد الله معدودی بوالی عراق توجه نمودند
اگر بنظر عدل در انچه واقع شده ملاحظه
فرمایند بر مرات قلب منیر روشن خواهد شد
که انچه واقع شده نظر بمصلحت بوده وچاره
جز ان بر حسب ظاهر نه ذات شاهانه شاهد
وگواهند که در هر بلد که معدودی از ایشان بعضی
بوده نظر بتعدی بعضی از حکام نادرحرب و
جدال مشتعل میشد ولکن این فانی بعد از

سلطانی معروض نشد و هم چنین مدتها
اظهاری نرفت متوکلا علی الله در آن ارض ساکن
تا آنکه یکی از مأمورین وارد عراق شد و بعد
از ورود در صدد از بیت جمعی فقرا افتاد هر
باغوای بعضی از علمای ایران متعرض این عبا
نبوده مع آنکه ابدا خلاف دولت و ملت و
مغایر اصول و آداب اهل مملکت از این عبا
ظاهر نشده و این عبد عمدا لاحظ امینکه مبادا
از اضغان معتدین امری منافی رای جهان
آرای سلطانی احداث شود لذا اجمالی ببا
وزارت خارجه میرزا سعیدخان اظهار رفت
تا در پیشگاه حضور معروض دارد و با نچه حکم
سلطانی

الا ما تريد عدمت كينونة تريد منك دونك
فوعزتك رضاتك منتهى املى ومشيتك
غاية رجائى فارحم يا الهى هذا الفقير الذى
تشبث بذيل غناتك وهذا الذليل الذى
يدعوك بانك انت العزيز العظيم ايدنا بالحق
حضرة السلطان على اجراء حدودك بين عبادك
واظهار عدلك بين خلقك ليحكم على هذه
الفئة كما يحكم على مناديهم انك انت المقتدر
العزيز الحكيم ٭ حسب الاذن واجازه سلطان
زمان ابن عبد العزيز مقرر سرير سلطانى بعراق
عرب توجه نمود ودوازده سنه دران ارض
ساكن ودر مدت توقف شرح احوال درويشكا

سبحانی واستفاضهٔ از فیض غیب صمدانی و
اشراق علم لدنی ومعدوری خویش در نصیحت
وهدایت ناس مر اکتساب کمالات انسانی و
اشتغال بنار محبت الهی وتشویق بر توجیه همت
بحصول مقامی اعظم از مرتبه سلطنت دنیوی
ومناجات بلیغی در نهایت تضرع وتبتل و
زاری وامثال ذلک بعد بلسان فارسی
مطالب را ذکر نموده وصورتش اینست:
یا الهی هذا کتاب اردیان ارسله الی السلطان
وانت تعلم بانی ما اردت منه الا ظهور عدلک
لخلقک وبروز الطافک لاهل مملکتک وانی
لنفسی ما اردت الا ما اردته ولا اریدک
الا

ایقان وفدای جان در سبیل جانان ومقام
تسلیم ورضا وکثرت مصایب وبلایا وشدائد
ورزایا ووقوع در تهمت فساد بواسطهٔ اعدا
وثبوت برائت خویش در حضور اعلیحضرت پادشاهی
وتبری از نفوس مفسده وبیزاری از کروه
غاتیه وشروط خلوص ایمان منصوص قرآن
ولزوم اخلاق رحمانی وامتیاز از سائر خلائق
در وفا وانباع اوامر واجتناب مناهی
وظهور قضیه ناب از تائید الهی وعجز من علی
الارض از مقاومت امر سبحانی وبهوش آمدن
خویش از نفحات رحمانی وباین سبب وقوعش در
بلایا، نامتناهی وبدون تعلم حصول موهبت

لهذا قلع وقمع وردع ودفع از مقتضیات منهج
قویم بلکه از فرائض عین است این جواب در پیشگاه
حضور مقبول نیفتاد که مضامین این رساله
مخالفت وضوحی با شرع وعقل نداشته و
دخلی با مور سیاست وحکومت ننموده و
تعرض واعتراضی بر سریر سلطنت نکرده لهذا
باید حقائق مسائل را تشریح نمود وجواب بتصریح
وتوضیح مرقوم کرد که سبب زوال شبهات وحل
مشکلات شود وبجهت کل مدار احتجاج کرد
باری بعضی از فقرات ان رساله مرقوم میگردد
که مزید اطلاع جمهور شود در بدایت رساله
بلسان عربی فصل مبینی از مراتب ایمان و

ایقان

تا حدّاری چون بعضی فقرات را مطالعه فرمودند
و مطلع بر مضامین رساله شدند از وقوعات
متاثر گشتند و اظهار تاسف فرمودند از اینکه
ملاء زمان تجهیل نمودند و عقوبت شدید
مجری داشتند حتی روایت کنند که سه مرتبه
فرمودند ایا واسطه مراسله را کسی مؤاخذه
نماید بعد امر بادشاهی صادر که حضرات علمای
اعلام و افاضل مجتهدین کرام جوابی بران رساله
مرقوم نمایند و چون نخاریر علمای دارالخلافه
مطلع برمضمون رخامات رساله شد حکم فرمودند
که این شخص قطع نظر از اینکه مخالف دین مبین است
معارض اصول و ائین و مزاحم ملوک و سلاطین است

ونعمت اوّل زنجیر و شکنجه نمودند که یاران دیگر را
بروز ده تا از سیاست جانسوز نجات یابی و
رفیقانرا اسیر کن تا از نقمت زنجیر و حدّت
شمشیر رهائی جوئی آنچه عذاب نمودند و
داغ و عقاب کردند ذرّه سکون و سکوت ندیدند
و بغیر از صمت و ثبوت نیافتند و چون شکنجه
نتیجه نداشت در حالتیکه حلّادان از بیداد
و یمین واو در بند اغلال و زنجیر و در زیر شمشیر
با کمال ادب و تمکین نشسته عکس برداشتند و
قتل و اعدام نمودند آن عکس را خواستم و بزاویه
تماشا یافتم چه که بخضوع عجیب و خشوع غریب
در نهایت تسلیم نشسته بود باری اعلیحضرت
تاجداری

حضور یافت در نزد سراپرده بتمکین و وقار و ادای
زاید الوصف و با واز بلند یا سلطان قد
جنتک من سبا بنبأ عظیم ناطق گشته امر با خواند
رساله و توقیف او نموده فرمودند اعلیحضرت
پادشاهی ارادهٔ تانّی داشتند و کشف حقیقت
خواستند لکن حاضران حضور زبان بطعن شدید گشودند
که این شخص جسارت عظیم نمود و جرئت عجیب کرد
مکتوب مغضوب احزاب و منفی بلغاد
و سقلاب را بترس و هراس بحضور پادشاهی
اورده اگرچنانچه فوراً باجرای سزای شدید نرسانید
مزید جسارت عظیم کردد لهذا وزرای دربار
اشارت بسیاست نمودند و حکم بعقوبت

منتظر مرور رکاب پادشاهی و یا حصول مشول
بحضور شهریاری بود سه دو روز بر این منوال
در حالت صیام و قیام میگذرانید جسم نحیف
و روح ضعیف باقی نماند روز چهارم ذات همایون
بدین اطراف و اکناف را انکشاف صفیر مود
تا که نظر شان باین شخص که باکمال ادب بر روی
سنگی نشسته بود افتاد از قرائن استدلال شد
که لابد شکر و شکایتی داشته غای داد و
معلوم دارد یکی از ملازمان درگاه را تفقد
حال ایشان امر فرمودند چون مستفسر شد
رساله در دست داشت و بدست خویش
تقدیم حضور همایون خواست و چون از آن
حضور

وخلوص ایشان را تقریر کرد وبعضی فقرات
مناجات وبرخی فارسی واکثر عربی تحریر نمود
ودر لفافه گذاشته وعنوان آن را بنام همایون
اعلیحضرت شهریار ایران مزین نمود ومرقوم داشته
داشت که شخصی پاک دل پاک باز منقطعاً الی الله
ومتهیئاً لشهد الفداء در کمال تسلیم ورضا
این رساله را تقدیم حضور پادشاه نماید جوانی
از اهالی خراسان میرزا بدیع نام رساله را برداشته
وبحضور اعلیحضرت ناجدار شتافت موکب
همایون در خارج طهران مقر ومکان داشت
لهذا در محلی دور مقابل سراپرده ملوکانه
بتنهائی بر سر سنگی قرار یافت وروز و شب

ومنافعت نمود ثمری نبخشید نهایت حاجی جعفر
نامی برداشت وبنا لید وحلقوم خود بدست
خویش برید حکومت چون چنین دید کل را
اجازت معیّت داد واز اردنه بساحل دریا
وارد نمود وازانجا بعکّا حرکت دادند وهم چنین
میرزا یحیی را بماغوسا فرستادند ودر اواقات
اخیره در اردنه بهآء الله رساله مفصّل ترقیم نمود
وجمیع امور را توضیح وتفصیل داد اساس عظم
این طائفه را شرح وبیان کرد واخلاق واطوار
ومسلک ومنهج را مشهود وعیان بعضی از
مسائل سیاسیّه بتفصیل داد وبعضی اد لّه
براستی خویش اقامه نمود وحسن نیّت وصداقت
وخلوص

وکنار بلکه در ربار بدون استثنا بنای تشنیع
بلیغ نمودند که تا بیان چنین گویند وچنان روایت
کنند ورفتار چنانست وگفتار چنین اینگونه
فساد وفتن سبب شد وامور مشتبه گشت
ودیگر بعضی اوهامات ظهور یافت که الجاء
ضرورتیه کان شد ومصلحت نفی حضرت بیان
امد وبغتة امر وارد وبهاء الله را از روسیلی
حرکت دادند ومعلوم نبود بچه کاری وچه جائی
روند روایات مختلفه در افواه افتاد ومبالغات
بسیار مسموع شد که امید نجات نبود باری
جمیع نفوس که همراه بودند کل الحاح واصرار
نمودند که همراه شوند وانچه حکومت نصیحت کرد

وعلت قطع مراوده ودر اسلامبول نیز بعضی
دوایات خود سرانه نمود از جمله گفته ان شخص شهیر
از عراق آمده است میرزا یحیی است بعضی ملاحظه
نمودند که این خود باسباب فساد دست و وسیله
ظهور عناد بظاهر تقویت او نمودند و افزین
گفتند و تشویق و تحریص کردند که شما خود کن
اعظمید و ولی مسلم باستقلال حرکت کنید
تا فیض و برکت آشکار گردد دریای بی موج صورت
ندارد و ابر بی رعد باران نبارد ماروی بامینو نه
گفتار ان بیچاره کرفتار رفتار خویش شد و بزبانهای
بر زبان راندکه سبب تشویش افکار گشته رفته رفته
انان که تحریک و تشویق مینمودند در گوشه
و کنار

وعلو وسمو نظر بمحافظه وملاحظه باری آنچه
نصیحت بیشتر نمودند تاثیر کمتر یافت وهرچه
دلالت کردند مخالفت را عین منفعت شمرد
وبعد اثر حرص وطمع او زیاده شد با وجود آنکه
بهیچوجه احتیاج نبود ورفاهیت حال در نهایت
کمال در فکر معاش وشهریه افتادند وبعضی از
متعلقات میرزا یحیی بسرایه رفتند واستدعای
اعانت وعاطفت نمودند وچون بهاء الله بنوعی
اطوار واحوال ازان مشاهده کرد هردو را از
خویش دور ومهجور نمود پس سید محمد بجهت
اخذ شهریه باسلامبول توجه نمود وباب تکدی
باز از قرار مذکور این فقره سبب حزن اکبر شد

از تابعی بکبد رتا متبوع جهان کردی و از نهایت الشجاع
خارج شوتا مشهور آفاق شوی و میرزا یحیی نیز
از قلت تامل و تفکر در عواقب و کم تجربه کی مفتون
اقوال او شد و مجنون احوال او این طفل ضایع
شد و آن ندی عزیز کشت باری بعضی از دوستان
این طایفه را بچه نصیحت نوشتند و دلالت بر طریق
بصیرت نمودند که مثالها و مثال پرورده آغوش
برادری و در بستر راحت آرمیده و مسرور
این چه ظنونست که از نتایج جنونست تو باین
اسم بی رسم که نظر بحظ و مصلحتی وضع
شده است مغرور مشو و در نزد عموم خود را
مذموم مخواه پایه و مایه تو منوط بکلمه
و علو

مینمودند وجمیع حرمت و رعایت میکردند و
چون بهاء الله با علما و فضلا و بزرگان و
ارکان علاقات مینمود وصیت و شهرتی در
رومیلی حاصل نمود خلاصه اسباب آسایش
فراهم شد وخوف وخشیتی باقی نماند در
مهد راحت آرمیدند و اوقاتی با سرور میگذ
گذرانیدند محمد نامی از صفهانی یکی از اتباع میرزا
یحیی طرح آمیزش و الفتی ریخت و اسباب
صداع و کلفتی گشت یعنی از نظفنه اغا
نمود و با غوای میرزا یحیی قیام کرد ذکر این نفس
در جهان بلند و نامشان ارجمند گشته خوف
وخطری باقی نماند و بیم وحذری در میان

حقیقت ممتنع و محال است در اینصورت تصدیع
وکلا و تعجیز و ذرای دربار چه لزوم از هر فکری
ازاده و معتقدات امهیتا و اماده هستیم قل
کل من عند الله برهان کافی و افی است و ان
یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو علاج
شافی بعد از چند ماه فرمان پادشاهی صادر
و دو قطعه دهیلی در نه دامسکن و مقرر تعیین
فرمودند با بیها کلا بهمراهی ضابطان بان شهر
روانه شده لا منه و اشیانه نمودند از قرار یکه از
بعضی سیاحان و بزرگان و فاضلان آن
شهر مسموع شد در انجا نیز نوعی روش و حرکت
نمودند که اهالی مملکت و مامورین دولت ستایش
مینمودند

اعاظم رجال بحال خویش دیدنی فرمود ملاقات
نمودند و سخن جز از علوم و فنون درمیان نبود
تا انکه بعضی از رجال راه نمائی نمودند و زبان
بخیر خواهی گشودند که مقتضای اصول مراجعت است
و بیان حال و طلب معدلت در جواب گفتند
که بفرمان پادشاهی راه اطاعت پیمودیم و وارد
این مملکت گشتیم دیگر مقصد و مرادی نداشته
و نداریم که مراجعت کنیم و دردسر داریم و انچه در پس
پرده قضا پنهان و دامنه عیان کرده تغییر و
تصدیع لزوم نداشته و ندارد اگر سرودان
دل اگاه اصحاب عقول و انتباه هستند البته جستجو
نموده بحقیقت حال مطلع شوند و الا حصول

تنگی محل و کثرت جمعیت دوزیستم بخانه دیگر
نقل و حرکت نمودند و بعضی از اعیان دیدنی
نموده ملاقات کردند و از قرار روایت معتمدانه
حرکت نمودند باوجود انکه جمع در محافل و مجالس
تزییف و تشنیع مینمودند که این طائفه فتنه
افاقند و هادم عهد و میثاق منبع فسادند
و مخرب بلاد اتش افروخته اند و جهانی را سوخته
اگرچه بظاهر اراسته اند لکن هر نقمت و عقوبتی را
شایسته لکن حضرات بصبر و سکون و تانی
و ثبوت سلوک نمودند حتی بجهت مدافعه
مزاحم مقامات عالیه نکشتند و بخانه احدی
از افاخم ان مملکت مراوده ننمودند هریک از
اعاظم

بهیئت درویش در لباس خفا و تبدیل عازم
کرکوک و اربیل شد و از انجا بحرکت متواصل
واصل موصل گشت و چون این جمعیت وارد
شدند در کنار قافله منزل و مأوی نمود
با وجود انکه در ان سفر حکام و مأمورین کمال
رعایت و احترام را مجری داشتند و حرکت و قرار
بحشمت و وقار بود مع ذلک دائما در لباس
تبدیل پنهان و بتصوّر احتمال حصول تعرض
احتراز داشت و بر این قرار وارد اسلامبول
شدند از طرف سلطنت سنیّهٔ عثمانیه
در سرای خانه منزل دادند و نهایت رعایت را
از هر جهت در بدایت مجری داشتند از جهت

مانوس بود از قرار روایت از عموم طوائف بجسن
معاشرت و آداب محاوره جمیع حاضرین و واردین را
خوشنود مینمود این نوع حالات و حرکات او
سبب شد که گمان سحر نمودند و از خواص علوم
غریبه شمردند و در ایمدت میرزا یحیی مستور
و پنهان و بوروش و سلوک سابق باقی و بر
قرار بود حتی چون فرمان اعلیحضرت پادشاه
عثمانی بحرکت بهآء الله از بغداد صادر شد
میرزا یحیی نه مفارقت نمود و نه موافقت کاهی
تصور سفر هندوستان نمود و کاهی قرار در
ترکستان و چون مصمم بهیچیک از این دو
رأی نشد عاقبت بخواهش خویش پیش از جمیع
جمیعت

وقونسولوس دست از تعرض کوتاه نمود لکن این
قضیه را بخلاف واقع و برعکس حقیقت بلندپایه
پادشاهی اخبار کرد و از هر جهت با مشائخ متفقه
بوسائل تخدیش اذهان تشبث نمود نهایت
معزول و منکوب و پشیمان و پریشان گشت
باصل مطلب پردازیم یازده سال و چیزی
بعنایة الله در عراق عرب اقامت نمود روش و
سلوک این طائفه بقسمی واقع شد که شهرت
وصیت تزاید نمود چه که در میان ناس ظاهر
و مشهود و با جمیع طوائف معاشر و مألوف
و با علما و فضلا در حل مسائل مشکلهٔ طبیه
و تحقیق حقائق مطالب معضلهٔ ربانیه

تکدیر و تحقیر افتاد هر روز بهانه جست و
اهانتی کرد و ولوله و اشوبی انداخت و علم فتنه
برافراخت تا کار مشرف بران شد که بعنته فساد
شود و زمام امور از دست رود و قلوب در تشویش
و اضطراب و نفوس در ضیق و عذاب افتد و
بهر وسیله از علاج مزاج عاجز شدند و انچه
مراجعت نمود مذخانب و خاسر گشتند و چون
این رده را دوائی و این ورد را صفائی نیافتند
نه ماه مشورت نمودند و در تردد بودند تا غائله
منع الفساد معدودی بسلک تبعیت دولت
علیه عثمانیه داخل شدند تا که این مضوضاء را
زائل کنند بواسطه این تدبیر تسکین فساد شد
و تونس

امدن بودند پریشان شدند درخلال این احوال
مفسدین از هر طرف حتّی بعضی وزرای معزول
بتحریک اینطائفه نمودند که ملکه تغییر منهج وسلوک
دهند ومتّصل از جمیع جهات پیغامهای کذب و
اراجیف متواصل ومتواتر بود که منوی ضمیر دربار
ایران قلع وقمع واعدام واهلاک اینطائفه است
ومتّصلا مخابره باحکومت محلّیه ممتد وعنقریب
جمیع در عراق دست بسته تسلیم ایران میکردند
لکن بابیها بسکون وسکوت وقت میگذرانیدند
وسلوک وروش را ابدا تغییر نمیدادند وچون میرزا
بزرگخان از اینگونه حرکات غیر منوی ضمیر خود را
تزویج وحصولی نیافت از سوء تدبیر در فکر

المحققین مرحوم مغفور الشیخ مرتضی که رئیس مسلم
کل بود مزدوران اطلاع حاضر شدند وچون از
حقیقت مقاصد مطلع شدند فرمودند من بر کنه
حقایق این طایفه واسرار وسرایر مسائل الهیه
این فرقه کاهی حقها مطلع نیستم وتا بحال در احوال
واطوار شان مناقشه بمیان نکرده ام تکفیر باشد
چیزی ندیده ونفهمیده لهذا مرا از این قضیه
معاف دارید هرکس تکلیف خویش را دانسته عمل
نماید باری مقصود مشایخ وقول شیخ مجموع عام
بعنی بود لکن از عدم موافقت مرحوم شیخ این
تدبیر عدیم التأثیر بلکه سبب خجلت ومایوسی
شد وان جمعیت مشایخ وعلما وعوام که از کثرت

امده

داشت صرف تقریر و بیان کرد هر روز در
سر طومار ی مطهران نوشت و ایمان و پیمانی
با حضرات مشایخ نمود و لا نحهٔ منشوری بحضرت
سفیر کبیر ارسال داشت چون این تقاریر و
تحاریر را پایه و اساسی نبود جمیع بتأخیر و تسویف
میگذشت تا آنکه ان مشایخ با جزالمجالس مشورتی
فراهم آوردند و جمعی علمای اعلام و مجتهدین
عظام را در کاظمین علیهما السلام جمع نمودند
و متفق و متحد شدند و بمجتهدین کربلای معلی
و نجف اشرف نوشتند و جمیع را دعوت نمودند
بعضی دانسته امتناع نمودند و بعضی ندانسته از جمله
علام جلیل تحریر و فاضل نبیل شهیر خاتمة

جاه است وچون هیچ نفسی در دربار معدلت مدار
در اینخصوص باز ادعی سخن نتوانست نمود ودر
واقف عادل نیز مصلحت خویش را در سکوت
میدیدند از این مقدمات وروایتها مسئلهٔ
عراق در ظهران جسامت یافته ومبالغات
عظیمه شده لکن جنرال قونسولوسها چون بحقیقت
واقف نبودند معتقد آنه حرکت میفرمودند تا آنکه
میرزا ابوالحسن قزوینی جنرال قونسولوس بغداد
شد وچون این شخص اکثر اوقات خویش را به بحث
گذرانده از دور ومزدیک در کنار دجله با ان مسائل
در عراق هم عهد ومیثاق گشته لهذا با جرأتی
واضحلال محکم بست وانچه قوه تحریر وبیان
داشت

واظهار خلوص و یکخواهی کردند و حقوق وفا
داری را مقدس شمردند و این مقصد جلیل را
فریضهٔ ذمت خویش دانستند و این اخبار در عراق
عرب شیوع یافت و خیرخواهان وطن زبان
بشکر این کشودند و تحسین و توقیر فرمودند
و چنین گمان میرفت که این وقایع بحضور همایون
عرض خواهد شد بعد از چندی معلوم شد
که بعضی از مشایخ در عتبات عالیات که مخازن
مدرار بلکه مهبط پیشگاه دارند در خفیه دائما
نسبت باین طایفه عزویات و اسنادات عجیبه
داده و همچه گمان نموده که این کونه مساعی
سبب تقرب درگاه و علت علو شان و

انکه در عراق بعضی از خانواده سلطنت با ان
دول همراز گشتند و بوعد و وعید مساز
و ایطایفه لسان توبیخ کشودند و نصیحت اغاز
کردند که این چه دنائت است و وضوح خیانت
که انسان بجهت منافع دنیوی و فواید شخصی
و خاصیت حال یا صیانت جان و مال خود داده
این وبال عظیم و خسران مبین اندازد و متصدی
امری گردد که داعی ذلت کبری و جالب نقمت عظمی
و رسوائی اخرت و اولی گردد هر ذلتی را تحمل توان
نمود مگر خیانت وطن و هر گناهی قابل عفو و
مغفرتست مگر هتک ناموس دولت و مضرت
ملت و چنین تصور داشتند که دولتخواهی نمودند
و اظهار

شهرت کشت بقسمیکه بسیاری از طوائف
سائره ارتباط و اتحادی خواستند و استبداد
الفتی ابراز نمودند لکن رئیس این طائفه مقاصد
هر حزبی را دریافته و بکمال سکون و سلوک و
ثبوت حرکت مینمود و تمکین احدی ننمود بلکه
بقدر امکان بنصیحت هر یک قیام کرد و
تشویق و تحریص بنوایای حسنه و مقاصد
خیریه دولت و ملت نمود و این روش و حرکت
رئیس در عراق شهرت یافت و هم چنین در مدت
اقامت در عراق بعضی از مأمورین دول اجنبیه
حسن الفت خواستند و روابط مودت جستند
لکن رئیس موافقت ننمود و از اتفاقات غریبه

حصول نمود و روش و سلوک معلوم و مشهود
شد پردهٔ شبهه و شکوک زائل گشت و حقیقت
حال این طائفه واضح و روشن گردید و بدرجهٔ
ثبوت واصل شد که اساس مخالف ظنون ناست
و بنیان مبانی گمان و قیاس در رفتار و کردار
و اخلاق و احوال محل اعتراض نه اعتراض در این
بر بعضی ضمائر و عقائد این طائفه است و از
قرائن احوال چنین ملاحظه شد که اهالی ولایت
و موصوف بامانت و صداقت و دیانت این طائفه
در جمیع معاملات حاصل نموده اند و بر سر
اصل مطلب در این مدت اقامت این اشخاص
در عراق مشهود و افاده نشد هیچ که غربت سبب
شهرت

محروم نمنود ٭ یا اولیاء الله فی آخر القول نوصیکم
مرّة اخری بالعفّة والامانة والدّیانة والصّدق
والصّفاء صنعوا المنکر وخذوا المعروف هذا
ما امرتم به فی کتاب الله العلیم الحکیم طوبی
للعاملین ٭ در این حین قلم نوحه مینماید ومیگوید
یا اولیاء الله بافق راستی ناظر باشید واز دو
فارغ ومنقطع واز اد لاحول ولا قوّة الّا بالله ٭
بالجمله در سابق در روایات در السن و
افواه مردمان در ایران بحق اینطائفه روایات
وحکایات مخالف ومبائن بلکه منافی مزیّت
عالم انسانی ومعارض موهبت الهی افتاد و
اشتهار یافت وچون اساس قرار واستقرار

محبوب نه اینمظلوم با ایشان و امثال ایشان
بسیار کم ملاقات نموده اینجا در نظر است دوباره
در مرغ محلهٔ شمیران که مقر مظلوم بود تشریف
اوردند دفعه اولی عصر یومی و ثانی یوم جمعه
صبح تشریف اوردند و نزدیک مغرب مراجعت
فرمودند ایشان عالم و اکاهند نباید بغیر حق
تکلم نمایند اگر بنفسی خدمت ایشان رسید
اینکلمه را امام وجه از قبل مظلوم مذکور دارد
اسئل من حضرتك العدل و الانصاف فیما
ورد علی هذا المظلوم الغریب طوبی از برای
نفسیکه شبهات اهل هوی او را از اظهار
عدل باز ننداشت و از انوار وجه انصاف

محروم

از مقصود عالمیان مسئلت نمائید حضرت
سلطان خلد الله ملکه را تائید فرماید تا
از انوار افتاب عدل جمیع ممالک ایران بطراز
امن و امان مزین گردد از قرار مذکور بصرافت
طبع مبارک بستگان را گشود و مقیدین را آزاد
بخشود بعضی از امور عرضش امام و وجوه عباد
فرض است و اظهارش از سجیه ابرار تا احیان
مطلع شوند و آگاه گردند انه یلهم من یشاء
بما اراد وهو المقتدر الامر العلیم الحکیم از آن
ارض کلمه بسمع مظلوم رسید که فی الحقیقه
سبب حیرت شد نواب والا معتمد الدوله
فرهاد میرزا در بارهٔ مسجون فرموده انچه ذکرش

بمثابهٔ اهل حق مبغوض عباد و مطرود بلاد
گشته سبحان الله در معذمه ارض طا احدی
بما حکم به الله تکلم ننمود نظر باظهار قدرت
و اقتدار خدمت در حضور سلطان خلد الله ملکه
معروض داشتند منکر و مصلح را مفسد گفته اند
امثال این نفوس فطره را در دریا نمایند و ذرهٔ را
آفتاب. بیت کلین را حصر متین کویند
و از حق مبین چشم پوشند جمعی مصلحین عالم را
بتهمت فساد اخذ نمودند لعمر الله این نفوس
خرعزت دولت و خدمت ملت قصدی
و املی نداشته و ندارند لله گفته و لله
میکویند و فی سبیل الله سعی میکنند. ایدهم الله
از مقصود

ثابت و واضح شد که این مظلوم از برای ظهور
کنوز مودعه در نفوس خود را هدف سهام
بلایا نموده نزاع و جدال شان در بندهای
ارض بوده و هست اعمال پسندیده شان لسان
تبارک الرحمن الذی خلق الانسان علمه البیان
بعد از همه زحمتها فی الجمله آراء دولت راضی و نه
علمای ملت یکنفس یافت نشد که لله امام
درگاه حضرت پادشاه خلد الله ملکه کلمه
بگوید لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا بمعروف
عمل ننمودند و در اظهار منکر کوتاهی نرفت
انصاف بمثابه عنقا شد و صدق مانند
کبریت احمر نفسی بخیر تکلم ننمود. کو یا عدل

میطلبیم مدن ودیارش را از اشراقات انوار
شمس امانت محروم نفرمایند جمیع دادرلیا
وایام بامانت وعفت وصفا ووفا دلالت
نمودند وباعمال طیبه واخلاق مرضیه وصفت
کردند دادرلیا لی وایام صریر قلم مرتفع ولسان
ناطق تا انکه مقابل سیف کلمه قاتله ومقابل
سطوت صبر ومقام ظلم تسلیم وحین شهادت
تفویض سوسنه وازدیاد انچه بر این حزب مظلوم
وارد صبر نموده اند وبخدا گذاشته اند هر صاحب
عدل وانصاف بر انچه ذکر شد شهادت داده
ومیدهد این مظلوم دراین مدت بمواعظ حسنه
ونصایح شافیه کافیه تشبث نمودند تا بر کل
ثابت

باذن الله رب الجنود عالم را ظلمت احاطه نموده
سراجیکه روشنی بخشد حکمت بوده وهست
مقتضیات ان را باید در جمیع احوال ملاحظه
نمود واز حکمت ملاحظه مقامات است وسخن
گفتن با مردمان وشئون واز حکمت حزم است
چه که انسان نباید هر نفسی هرچه بگوید قبول
نماید در جمیع احوال از حق جل جلاله
بطلبید عباد خود را از رحیق محتوم وانوار اسم
قیوم محروم نفرماید یا احبائی ان الله قلم
الصدق یوصیکم بالامانة الکبری لعمر الله
نورها اظهر من نور الشمس قد خسف کل نور
عند نورها وضیائها واشراقها از حق

بلب عمل پاک عالم خاک را حبّت علیا نماید
آید وستان باخلاق مرضیه واعمال طیبه
مظلوم را نصرت نمائید الیوم هر نفسی ارادهٔ
بلوغ باعلی المقام نماید نباید نما عنده ناظر
نباشد بل نما عند الله لیس له ان ینظر الی ما
ینفعه بل الی ما ترتفع به کلمة الله المطاعة
قلب نباید از شئونات نفس وهوی مقدّس
باشد چه که سلاح موحّدین ومقرّبین تقوی
الله بوده وهست اوست در عسکر انسان را
از سهام بغی وفحشا حفظ مینماید لازال
رایهٔ تقوی مظفّر بوده واز اقوی جنود غالبه
محسوب بها فتح المقرّبون مدن القلوب
باذن

از اخیار محسوب هیچ قاصدی محروم نماند
و هیچ مقبلی ممنوع نه اعراض و اجتناب ناس را
سبب بعضی از علمای ایران و اعمال ناشایستهٔ
جهّال بوده مقصود از علما در این مقامات نفوسی
بوده که ناس را از مشاطی بحر احدیّه منع نموده اند
والّا عالم عامل و حکیم عادل بمثابهٔ روح اند از
برای جسد عالم طوبی از برای عالمیکه تارکش
بتاج عدل مزیّن و هیکلش بطراز انصاف
مفتخر قلم نصح و ستا نرا وصیت مینماید و
بمحبّت و شفقت و حکمت و مدارا امر مینماید
مظلوم امروز مسجون ناصر او جنود اعمال و
اخلاق بوده نه صفوف و جنود و تعلّق و توسّ

پنهان نه امام وجوه ظاهر دهو بدانفس
اعمال کواه ایمقال امروز هر صاحب بصیری از
اعمال واثار بمقصود پی برد واز کفتار وروفتار
بمراد اهل بها اکاهی یابد امواج بحر رحمت الهی
بکمال اوج ظاهر وامطار سحاب فضل وعنایت
در کل حین نازل در ایام توقف در عراق بمظلوم
با جمیع احزاب بی پرده وحجاب جالس ومؤانس
چه مقدار از اهل نفاق بنفاق داخل وبوفاق
خارج باب فضل بروجوه کل مفتوح باعلی
ومطیع در ظاهر بیکقسم معاشرکه شاید بدکار
بدریای بخشش بی پایان پی برند تخلیا
اسم ستار بفیض ظاهر که بدکار کمان نبرد

از اخیار

استقامت واطمینان بافق اعلی ناظر باشند
وباصلاح عالم وتربیت امم مشغول گردند
انچه وارد شد وشود سبب علت ارتفاع
کلمهٔ توحید بوده وهست خذوا امر الله
وتمسکوا به انه نزل من لدن امرٍ حکیم
باکمال شفقت ورحمت اهل عالم را بما
ینتفع به انفسهم دلالت کردیم وراه نمودیم
قسم بافتار حقیقت که از اعلی افق عالم اشراق
نموده اهل بها جز غمار واصلاح عالم وتمدن
امم مقصودی نداشته وندارند باجمیع ناس
بصدق وصفا بوده اند ظاهرشان عین باطن
وباطن نفس ظاهر حقیقت امر پوشیده و

خراب نمیکشت بلکه عمدن وقوعی نظر از امن و
امان مزین وفائز ؛ از غفلت واختلاف امة
مرحومه ودخان انفس شریره ملت بیضا تیره
وضعیف مشاهده میشود اگر عاملی میشدند
از انوار افتاب عدل غافل نمیکشتند ؛ این
مظلوم از اول ایام الی حین بین ایادی غافلین
مبتلا گاهی بعراق وهنگامی بادرنه واز انجا بعکا
که منفای قاتلین وساردین بوده من غیر جهة
ما را نفی نمودند واز این سجن اعظم معلوم نیست
بکجا وجه خاهد کشید ؛ انّ العلم عند الله ربّ العرش
والثّری وربّ الکرسیّ الرّفیع ما در هر محلّ
ناشیم وهرچه بر ما وارد شود باید اولیا بکمال
استقامت

دوستان با جمیع اهل عالم بروح و ریحان معاشرت
نمائید اگر نزد شما کلمهٔ و یا جوهریست که دون
شما از آن محروم بلسان محبت و شفقت القا
نمائید و بیان نمائید اگر قبول شد و اثر نمود مقصد
حاصل والّا او را با وکذارید و دربارهٔ او دعا
نمائید نه حفا لسان شفقت جذّاب قلوبست
و مائدهٔ روح و مبنا بر معانی است از برای
الفاظ و مانند اوراق است از برای اشراق افتاب
حکمت و دانائی اگر اهل توحید در اعصار
اخیره بشریعت غرّاء بعد از حضرت خاتم روح
ما سواه فداه عمل مینمودند و بدیانت تمسّک
مینمودند از عصر اوّل متزعزع نمیشد و مدائن معمور

واتحاد و مودت و اتفاق ملوک نمایند تم باقی
حقیقت نور اتفاق آفاق را روشن و منور سازد
حق آگاه گواه این گفتار بوده و هست همدیگر
تا بایمقام بلند اعلی که مقام صیانت و حفظ
عالم انسانیست فائز شوید این قصد سلطان
مقاصد و این امل ملیک امال امید وار
حق ملوک عالم را تأیید فرماید تا از تجلیات
انوار افتاب عدل عالم را منور نمایند و مزین
دارند کاهی بلسان شریعت و هنکامی بلسان
حقیقت و طریقت نطق نمودیم و مقصد قصی
و غایه قصوی ظهور این مقام ظهور این مقام
بلند اعلی بوده و کفی بالله شهیدا ۞ ای

دوستان

بمصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده
ای اهل توحید کرهمت را محکم نمائید که شاید
جدال و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود
و محو گردد. حبّا لله و لعباده برای این امر عظیم خطیر
قیام نمائید ضغینه و بغضای مذهبی نار و ننگ است
عالم سوز و اطفاء آن بسیار صعب مگرید
قدرت الهی قادر است که از این بلاء عظیم نجات بخشد
در مختارنامه واقعهٔ بین دولتین ملاحظه نمائید
طرفین از مال و جان گذشتند چه مقدار
فریقا کان لم یکن مشاهده شد مشکوة بیانی
این کلمه بمثابهٔ مصباح است ای اهل عالم
همه بار یک دار یک برگ یک شاخسار یک بوستان

فی عالمهم منهم من اخذ الهوی واعرض عمّا امر و
منهم من اتّبع الحقّ بالهدی فالّذین ارتکبوا النخشاء
وتمسّکوا بالدّنیا انّهم لیسوا من اهل البهاء وهم فی
طوبی لمن توزّن بطراز الآداب والاخلاق انّه ممّن
نصر ربّه بالعمل الواضح المبین هو الله تعالی
شأنه الحکمة والبیان حقّ جلّ جلاله از برای ظهور
جواهر معانی از معدن انسانی در هر عصری
امینی فرستاده امر اساس دین الله ومذهب الله
انکه مذاهب مختلفه وسبل متعدده را سبب
وعلّت بغضا نمایند این اصول وقوانین و
راههای محکم متین از مطلع واحد ظاهر و
از مشرق واحد مشرق و این اختلافات نظر

بمصالح

و اتحاد و اطاعت و انقیاد و تربیت اطفال و
تحصیل ما یحتاج الیه عالم انسان و تأسیس
سعادت حقیقیه مردمان بقاء الله نهایت
کوشش نموده متصلا باطراف صحائف نصائح
ارسال میفرمود و تاثیر عجیب حاصل و بعد از تفحص
جستجو و تفحص بعضی از ان مراسلات ملاحظه شد
و بعضی فقرات ان مرقوم میشود ان رسائل
جمیع در تهذیب اخلاق و تشویق بر حسن
اداب و توبیخ بعضی از افراد و تشکی از اهل فساد
بود از جمله این عبارت مذکور بود. لیس ذلک
یخفی لعمری انه عز علی مثل الذلة عمل احبائی
الذین ینسبون انفسهم الینا و یتبعون الشیطان

خیر لکم من ان تقتلوا واذا عوقبتم فصلیکم بولاة
الامور وصلاة الجمعة وان اهملتم فوضوا الامور
الی الرب الغیور هذه سمة المخلصین وصفة
الموقنین حاکم چون مطلع براین نوشته شد
بان شخص خطاب نمود که بحکم دنیس مطاع خوبش
تادیب لازم وسیاست وتعذیب واجب شد
آن شخص در جواب گفت اگر جمیع نصائح او را
مجری بدارید من از عقوبت و هلاکت هنات
ممنونیت دارم حاکم تبسم نمود وان شخص را رها
نمود باری در تربیت وتشویق بحسن اخلاق
وتحصیل معارف وفنون افاق وحسن سلوک
با جمیع طوائف عالم وخیر خواهی کل امم وتالیف
واتحاد

دست بقصاص کشتود و بانتقام برخواست و
بمتعدی تشمیر سلاح نمود و چون معرض تعدد
و توبیخ ایطائفه کشت فرار اختیار کرد و چون
بهمدان رسید صفتش معلوم شد علما انرا
چون از سلسلهٔ علما بود دست قدرت باز پس شدند
و تسلیم حکومت نمودند و باجرای تعزیر حکم
کردند از قضا در جیب کریبان او نوشته
از بهاء الله بیرون آمد که مضمون ان ملاّ
بر قصد قصاص و زجر و توبیخ بر طلب انتقام
بود و در منع از اتباع شهوات از حملهٔ مضمون
این عبارات مندرج یافتند انّ الله
یری من المفسدین و هم چنین ان تقتلوا

ومغایر ملت امری حادث نشده ومشاهد
نگشته ودر اینمدت مدید با وجود انکه
کثرت وجمعیتشان اضعاف مضاعف
سابقست صدائی از خائنی بلند نه خزانکه هر چند
وقت علمای اعلام وفضلای کرام فی الحقیقه
بجهت اعلای این صیت در جهان وبیدار
نمودن ناس حکم بقتل چند نفس مینمایند چه
چون بحقیقت نظر کنی اینکونه تعرض قدحی نه
بلکه تعمیر است خاموش ونسیان نکردد بلکه
پرجوش واعلان شود باری یک حکایت
مختصری نقل کنم از وقوعات شخصی تعرض شد
واذیت کلی بشخصی نابی نموده متعدی علیه
دست

رفتار این طائفه بود حال در ایران اعتراض بر
عقائد و وجدان ایشان است و این نیز خارج
از قوّه انسان است که بتواند بتعرّض و اعتراض
تبدیل ضمائر و وجدان نماید و یا دخلی در
عقاید احدی کند در کشور وجدان جز بر قوّه
انوار رحمن حکم نتواند و بر سر قلوب جز قوّه
نافذه مالک الملوک حاکم نشاید اینست که
هر قوّه را معطّل و معوّق توان نمود جز فکر و
اندیشه را که حتّی انسان بنفسه منع اندیشه
و خواطر خویش نتواند و سدّ هواجس و ضمائر
خود ننماید باری انصاف اینست که قریب
سی و پنج سالست که از این طائفه مخالف دولت

ومشهود گشت که نوایا ومبادی وافکار این
طائفه امور روحانیه واز متعلقات قلوب
صافیه است واساس حقیقی اصلی تصحیح اخلاق
وتحسین ادب عالم انسانی است بمادیات فطعیا
علاقه نداشته وچون این اساس در قلوب
این طائفه استقرار یافت بقسمی در جمیع بلاد
حرکت نمودند که در نزد اولیاء امور بسلامت نفس
وسکون قلب ونیت صحیحه واعمال حسنه وحسن
اداب مشتهر گشتند زیرا این قوم در نهایت
اداب اطاعت وانقیاد هستند چون تعلیم را
چنین یافتند روش وحرکت را تطبیق نمودند
اوّل اعتراض بر اقوال واعمال واطوار واخلاق و
رفتار

لکن باب چون در بدایت تاسیس بود که قتیله
کشت لهذا این طائفه از روش و حرکت و
سلوک و تکلیف خویش بیخبر بودند اساس
مجرد محبت باب بود و این بی خبری سبب شد
که در بعضی جهات اغتشاش حاصل گشت
و چون تعرض شد بدیدند دست بمدافعه
گشودند لکن بعد از رجوع بها ء الله در تربیت
و تعلیم و اداب و تنظیم و اصلاح احوال این
طائفه جهد بلیغ نمود بقسمیکه در مدت
قلیله جمیع این فساد و فتن خاموش گردید
و منتهای قرار و سکون در قلوب حاصل شد
و بحب صموع در نزد اولیای امور مقرر و واضح

بنا علیه شهرت عظیمه وصیت غریبی در
انصفحات حاصل نمود وخبر منقطع او باطراف
واکناف شیوع یافت که شخص غریبی از ارض
درصفحات سلیمانیه که از قدیم منشا علمای
بحر اهل سنه بوده پیدا شده واهل ان دیار
درستایش او زبان کشوده اند از این خبر مسموع
معلوم شد که ان شخص بهاء الله معهود است
لهذا چند نفر بانجا شتافتند وتضرع و
زاری اغاز نمودند کثرت تضرع جمیع سبب رجوع
گردید وهرچند ایشان نفوذ از این وقوعات
عظیمه از قتل ونفی ومصائره وتزلزل واضطراب
حاصل نمودند بلکه تفکر وتزاید نمودند
لکن

یکسال توقف دست از جمیع شئون کسته
واقربا و تعلقات را ترک نموده بدون اطلاع
اتباع تنها و منفرد بی همراه و معین و انیس و
رفیق از عراق سفر نمود. و قریب دو سال در
کردستان عثمانی اکثر اوقات در محلی دور از آبادی
در کوه مسمی بسبرکلو منزل داشت گاه گاهی
نادر را سلیمانیه تردد داشت چندی نگذشت
که افاضل علمای ان صفحات بولن از اطوار و
احوال او برده در حل بعضی مسائل مشکله از
معضلات مسائل الهیه با او محاوره مینمودند
و چون آثار کافیه و بیانات شافیه از او مشاهده
نمودند نهایت احترام و رعایت را مجری داشتند

باب

ماه محرم سنهٔ شصت و نه که در کتب بسنه
بعد حین تعبیر و وعد ظهور حقیقتا مرد
اسرار خویش نموده از افق عالم دمید از قرار مذکور
این سرّ سر بسته میان داخل و خارج مشهود
گشت جناب بهاء الله باستقامت عظیم در میان
ناس هدف سهام عموم شد و میرزا یحیی در
لباس تبدیل گاهی در نواحی و ضواحی بغداد
بجهت تستّر ببعضی حرف مشغول و گاهی در
نفس بغداد بلباس اعراب بسر میبرد بارقی
جناب بهاء الله بقسمی حرکت نمود که قلوب این طائفه
منجذب و اکثر اهالی عراق ساکت و صامت
و بعضی متحیّر و برخی متغیّر بودند بعد از
یکسال

باری منا سید و تعلیم بهاء الله او را مشهود و
لسان انشا و بیکانه معروف نمود و از لسان
او نوشتجاتی بحسب ظاهر بباب مرقوم نمود و چون
مخابرات سریّه در میان بود این رای را باب
بنها نیت پسندیده باری میرزا یحیی مخفی و پنهان
شد و اسمی از او و در السن و افواه نبود و این تدبیر
عظیم تأثیر عجیب کرد که بهاء الله با وجود آنکه
معروف و مشهود بود محفوظ و مصون ماند و این
پرده سبب شد که کسی از خارج تعرّض ننمود
و بخیال تعرّض نیفتاد تا آنکه بهاء الله با ذن
پادشاهی خارج از طهران و ماذرون سفر عتبات
عالیات شد چون ببغداد رسید و هلال

واسطه این مخاطره ملا عبدالکریم قزوینی شمیر
بود که رکن عظیم و شخص امین باب بود و چون از
برای بهاء الله در طهران شهرت عظیمه حاصل
و قلوب ناس با و مائل با ملا عبدالکریم در تحریص
مصلحت دیدند که با وجود هیجان علما و تعرض
حزب اعظم ایران و قوهٔ قاهره امیرنظام باب و
بهاء الله هر دو در مخاطره عظیمه و تحت سیاست
شدیده افتند چاره باید نمود که افکار متوجه
شخص غائبی نشود و باین وسیله بهاء الله محفوظ
از تعرض ناس ماند و چون نظر بعضی ملا خطا
شخص خارجی را مصلحت ندانستند قرعهٔ
این فال را بنام برادر بهاء الله میرزا یحیی زدند

ان جوان با نطق چون سیل جاری عازم املاک
ساری بود در وقت لاوق نور با ان عالم تحریر و مجتهد
جلیل ملاقات نمود و از اطراف ناس اجتماع نمودند
و منتظر نتیجه بودند جناب فاضل مجتهد هر چند
در فضل مسلم و در علم اعلم معاصرین خویش بود
لکن بجهت مباحثه و محاجه استخاره فرمودند
موافق نیامد عذر خواستند و بوقت دیگر
مرهون نمودند عجز و قصور مفهوم و مظنون شد
و سبب اقبال و ثبوت در رسوخ ناس گشت مختصر
اینست چندی در انصفحات در کردش بود
بعد از فوت خاقان مغفور محمد شاه رجوع
بطهران نمود و در سر مخابره و ارتباط با باب داشت

فضا حتی عجیب وبلاغتی قریب وحجتی قاطع و
برهانی لامع داشتند فرستادند تا این آتش را خاموش
نمایند وان شخص جوان را بقوت برهان مغلوب
ومقهور نموده تائب ویا خود از فوز ونجاح مقاصد
خویش خائب سازند سبحان الله از عجائب مقدرات
انند وعالم چون در محضر ان جوان وارد شدند
وامواج بیان او را دیدند وقوه برهان او را
شنیدند چون کل شکفته ومانند جمع اشفته
گشتند واز محراب ومنبر ومسند ومسند و
ثروت وزیور وجماعت شام وسحر کنستند
وبر اعلاء مقاصد ان شخص قیام کردند بلکه
مجتهد اعظم را نیز دلالت بر تسلیم نمودند وچون

ان

اقناع نمود که شما فی الحقیقه طفل سبق خوانید
و از جمله مبتدیان لهذا باید از بدایت الف و با
بخوانید چند مجلس مفصّل در تفسیر و شرح
نقطه و الف مطلقه منتهی شد که حضّار علما
مبهوت گشتند و از جوش و خروش بحر بیان او
متحیّر و مدهوش شدند و از ذوق این حکایت
بسمع قریب و بعید رسید و همانجنین دیاس
شدید حاصل شد صفحات نور از این وقایع
پر شوق و شور گشت و ولوله این فتنه و اشوب
گوش زد اهل بارفروش شد مجتهد اعظم نور
ملّا محمّد در قشلاق بود چون این وقوعات را
استماع نمود دو نفر از اجلّه علمای متحیّرین که

انجا در مجامع و محافل و مجالس و منازل و مساجد
و مدارس بیان و تبیان عظیمی اشکار نمود و
هر نفسی کشائیش جبین او دید و یا ستایش مبین او
شنید بر طبق جلی و مغناطیس خفی و جذب جدید
او را بعین شهود ادراک نمود جمع غفیر از غنی و فقیر
و علمای نحریر مجذب تقریر او گشتند و دست از
دل و جان بشستند و چنان بر افروختند که
در روز رستخیز رقص کنان جان بباختند از جمله
روزی چهار عالم فاضل از مجتهدین بود در مجلس
حاضر شدند چنان بیان نمود که هر چهار بی اختیار
شده استدعای قبول در خدمت نمودند چه گونه
تقریر که چون سحر مبین بود ان فاضل علما را

اقناع

کلاه داشت و بر شانه موی پریشان کسی تصور
نمیتوانست که مصدر این کونه امور کردد و یا موج
طوفان باوج این سما رسد چون مسئله باب
شیوع یافت اثار میلان از او ظاهر کشت در بدایت
خویش و پیوند و کودک و ارجمند سلسله خویش را
دلالت نمود بعد دوز و شبانه همت خود در
مدعوت دوست و بیکانه کماشت و باستفاضه
عظیم برخواست و از هر جهت بمنتهای اتقان
در تمهید مبادی و توطید ارکان ادبی ان جمع
تشبث نمود و از هر جهت در حمایت و صیانت
ان نفوس میکوشید و چون در اظهار این
اساس را استوار نمود بمازندران شتافت و

بمقامات سامیه فائیه بخبت فرطانیا قلش
مسلّم کل بود، وکثرت ذکا وفطانتش مختتم جمیع در
انظار وعموم جلوه غریبی داشت، ودر مجامع و
محافل نطق وبیانی عجیب با وجود عدم تدریس
وتدرّس از حدّت ذکا وکثرت نهی در صغوان
جوانی چون در مجالس مباحث مسائل الهی ودقائق
حکمت نامتناهی حاضر گشتی، ودر محضر جمع غفیر
علما وفضلا زبان گشودی کلّ حاضرین حیران
واین را نوعی از خارق عادات ذکا، فطری عالم
انسانی شمردند، از صغر سن محلّ امید وشخصر
وحید خاندان ودودمان بلکه ملجا وپناه ایشان
بودی باری با وجود این احوال واطوار چون بسر
کلاه

ان آثار و کمال محرر بانش در جستجوی ظهور اخبار
بودند و از بدایت ظهور باب در طهران که آن را
باب ارض مقدس خوانده جوانی بود از خاندان
وزارت و از سلاله نجابت از هر حجبت آراسته
و بپاکی و ذکا پیراسته هر چند جامع علوم نسب
و سمو حسب بود و اسلافش در ایران مشاهیر
رجال و محط رحال بودند لکن از دودمان علما
و خاندان فضلا نبود و این جوان از بدایت
نشو و نما در میان سلسله وزرا از خویش و بیگانه
بیکانگی معروف و از کودکی بغرزانگی مشار
بالبنان و منظور نظر عاقلان بوده در تمام
اجداد تدرج در مراتب عالیه نخواست و ترقی

وبخلعت فتبارك الله احسن الخالقين مزين كردد
واين قضيه درسنه شصت ونه كه مطابق عدد
سنه بعد جين است كشف نقاب كند وترى
الجبال تحسبها جامدة وهى تمر مر السحاب تحقق
يابد بادى باصطلاح خويش چنان وصفى نمود
كه وصول بموهبت الهيه وحصول اعظم درجات
كمالات عوالم انسانيه را منوط بمحبت او شمرد
وچنان بشعله او مشتعل بود كه در قلعه ما كو
ذكرش در شبهاى ظلمانى شمع نورانى او كشته
ودر تنكناى حبس چهريق يادش نعم الرفيق شد
وصحبت روحانى يافته از باده او مخمور بود
وبياد او مسرور جميع تابعان در انتظار طلوع
انوار

وتعلّق بنفحات الله ولكن خلاصه ونتيجه مصنّفات
نعوت واوصاف حقيقت بشاخصه كه منظور و
مقصود ومحبوب ومطلوب او بوده وظهور وبس خويش را
مقام تبشير شمرده وحقيقت خود را واسطه اظهار
اعظم كمالات دانسته وفى الحقيقه در شب وروز
دقيقه از ذكر او فرو نداشت وجميع تابعان را
بانتظار طلوع او دلالت مينمود بقسميكه در تاليفات
خويش بيان مينمايد كه من ازان كتاب اعظم حرفى
وازان بحر بى پايان شبنمى هستم وچون او ظاهر
كرد حقيقت واسرار ورموز واشارات من
مشهود شود وچنين اين امر در مراتب وجود
وصعود ترقّى نموده بمقام احسن التقويم فائز

اموال و املاک را دارد و باین سبب دلجوئی عشایر
لکن چون مفقود کلی و موجود جزئی کسی در صدد
اخذ برنیامد بلکه بفضل الله استیذان هجرت
بعتبات عالیات نمود و بعد از چند ماه باذن
پادشاهی و اجازهٔ صدر اعظم و همراهی غلام
شاهی مسافرت عتبات نمود بادی بر سر اصل
مطلب و لیکن از باب نوشتجات زیاد در دست
ناس باقی بعضی تقریر و تاویل آیات قرآن و برخی
مناجات و خطب و اشارات مضامین بعضی
مواعظ و نصایح و بیان مراتب توحید و اثبات
نبوت خاصهٔ سرور کائنات و بحسب مفهوم
تشویق بر تصحیح اخلاق و انقطاع از شئون دنیا
و تعلق

انتظام وارتباطی نیافت از همین کیفیت واقعه
مثل آفتاب روشن و واضح گردد که کار امثال من
نبیت باری ثابت و مبرهن شد که متحاسر خود سر
بگمان واوهام خودخواهی آقای خویش متصدی
این امر عظیم وخطب جسیم گشته دخلی بکسی نداشته
وچون حقیقت حال آشکار شد برآیت ربها آلله
ازاین تهمت ثابت کشت بقسمیکه از برای
احدی شبهه نماند وحکم دریا ربیائی واز آدکی
اوازاین قضیه صادر ومعلوم وواضح شد
که انچه درحق او مجری شده از سعایت بدخواهان
وعجله وطیش حاجب الدوله واقع گشته لهذا
دولت جاوید مدت خواست که بعضی مهموبات

دربخت سلاسل واغلال از شمران بزندان طهران
حرکت دادند واینکونه شدت وسیاست از
فرط الحاج حاجی علی خان حاجب الدوله بود و
هیچ امید نجات نبود تا انکه اعلیحضرت پادشاهی
بنفس نفیس بتان و بواسطه وزرای دربار تا جدار
این قضیه را از جزئی وکلی تحقیق و تدقیق فرمودند
وازبهاء الله در اینخصوص چون سؤال شد در
جواب گفت نفس واقعه برحقیقت حال دلالت
میکند وشهادت میدهد که این کار اراده می فکر
وعقل ودانش است چه که شخص عاقل در طیاخ
صاحبه نهد وچنین امر خطیری را قصدی نماید
اقلاً نوعی ترتیب دهد وتمهید نماید که کار را
انتظام

بهاء الله در قریهٔ انجه که بکینزلی طهران بود
صیفیّه در تابستان نموده بود چون این اخبار
شیوع یافت و بنای سیاست شد هرکس توانست
در گوشهٔ پنهان شد یا اواره اوطان از جمله
میرزا یحیی برادر بهاء الله پنهان شد و فرار
و سر گردان ملبّاس درویشی گشکول بدست
از راه ریست سر گشته کوه و دشت گردید لکن
بهاء الله در کمال سکون و قرار از انچه سوا
شده به بنیا و وان که مقرّ موکب شاهی و محلّ
اردوی شهریاری بود وارد بمحض ورود در ساعت
توقیف در امد و یک فوج اورا محافظه نمودند
میفرمودند و بعد از چند روز سؤال و جواب

باری بعنته قیامتی برپا شد و بقسمی این طائفه
بدنام شد که هنوز اینچه میگوشند و میجوشند
که از شومی و بدنامی و رسوائی این قضیه نجات
نیابند میسر نمیشود از بدایت ظهور باب تا حال
حکایت کنند چون رشته کلام باین قضیه
کشید سترمسار شوند و سر از خجالت بر ندارند
و از متحاسر بیزاری جویند و او را هادم بنیان
شمرند و علت خجلت انشان باری بعد از
وقوع این خطب جسیم جمیع این طائفه متهم شدند
و در بدایت تحقیق و تفحص در میان نبود لکن بعد
محض عدالت قرار بفحص و تدقیق و تحقیق گردید
جمیع معروفین این طائفه باتهام افتادند
طبا

قضیّه قطعیّا بدون اطّلاع در بار پادشاهی
صدور یافته و وزیر کبیر خود سرانه باستقلال و
تامّه امر نموده بلکه بحسب عادت و رسوم کماکان
نمود ملازمان دربار را در این حکم مدخل و
اطّلاعی بوده لهذا از باد آنی و جنون و طالع واژگون
بلکه بمجرّد دیوانگی انگیز برخواسته بکسر بطهران آمد
و بکنفرد بکر با او همداستان شد و چون موکب
شهریاری در سمنان مقرّر داشت بان سمت توجّه
نموده العیاذ بالله جسارتی از او سرزد که لسان
تقریر نتواند و قلم تحریر نخواهد لکن لله الحمد و
المنّة که ان دیوانه در طیانچه صاچمه لحاده و همچه
گمان کرده که این از جمیع مرمیّات ممتاز و طهراست

شده لکن عدم تعرض و تعصب از اهمیت انداخته
در اندک مدتی محو و پریشان گردید بعد از این
واقعه خطای عظیمی و جسارت و ذنب جسیمی از شخص
ناپی سر زد که صفحهٔ تاریخ این طایفه را سیاه و در
جهان مدنیت بدنام نمود و خلاصهٔ آن واقعه
اینست که در زمانیکه باب مقیم اذربایجان بود
صادق نامی جوان ارادت نام ببابی یافته و شب
و روز بخدمت مشغول و از فکر و هوش مملو
بود چون واقعهٔ باب در تبریز واقع شد این خادم
بزعم خویش با وهام خونخواهی افتاد و از این جهت
که از نقاط سهل و قابع و استقلالیت امیر نظام
و مطلق العنانی و استبداد او خبر نداشت که این
قضیه

عادی شمرده میشد بعد در انظار اهمیت مییابد
خاصل خود از افاق جهان بسیار و عزم ایران
نمودند و بجان جویا گشتند و اینگونه امور
وحدانیه در جهان تجربه شده خرق سبب است
و زجر علت اهتمام منع باعث تشویق است و
تصدیق بادی تحریص ریشه در حقیقت قلوب
پنهان و شاخ نمودار و عیان چون شاخی قطع
شود شاخهای دیگر بروید چنانچه ملاحظه
میشود که در ممالک دیگر چون اینگونه امور
شود از عدم اعتنا و قلت اهتمام خود بخود
خاموش گردد چه که تا مجال در ممالک اروپ
از امور یکه تعلق بوحدان دارد بسیار پیدا

میفرمود که باجزاء سنیاست ظاهر این طایفه ضعیف
و ناپدید شوند بعضیکه اثر و خبر منقطع خواهد
گشت مدت جزئی نگذشت عکس تصور نمود
نمود و نکته تحقق یافت شعله بلند تر شد
و سرایت سریعتر خطب عظیم شد و دایره
تبلیغ تا قالیم رسید اول مخضر بایران بود سرایت
تبلیغ جهان گرد ترلزل و اضطراب تاثیر ثبوت
و رسوخ نمود و شدائد و عذاب علت قبول
و انجذاب شد نفرت و قوعات سبب تاثر گشت
و تاثر بادی تخصص و تفحص بادی تزاید گردید
از سوء تدبیر وزیر این بنیان متین و رزین
گشت و این اساس متین و رصین پیش آمد
عادی

در کارخانهٔ شخص میدانی نانی محفوظ نموده دوز
دیگر صندوق ساخته در صندوق نهاده امانت
گذاشتند بعد بموجب تعلیماتی که از طهران
رسیده از ذرهٔ بیجان حرکت داده بکلی این قضیه
مستور ماند تا روز در این سنه شصت و سیم
و هفت در جمیع ایران آتش بجانمان بابیان افتاده
هر نفسی دهرده کده بود و ادنی احتمالی میرفت
او را بشمشیر گذشت بیشتر از چهار هزار نفر
کشته و جمع غفیری اطفال و نسا بیکس و
پرستار پریشان و سرگشته پامال شده تلف
گشتند و جمیع این وقوعات مجرد باستقلالیت
رأی و امر میرزا تقی خان مجری شد و همچو گمان

شخص عارف مشرب و با هیچ طائفه کره و ملالی
نداشت سلیمان خان این سر را پیش او فاش نمود
که شب با چند نفر با نواع وسائل و تدبیر در
استخلاص حبد میکوشیم و اگر چنانچه ممکن نشد
هر چه باد باد هجوم مینمائیم یا بمقصود میرسیم
و یا خان را یکان در این راه میافشانیم کلانتر
گفت هیچ اینگونه مشقّات لازم نیست خاجه
الله یار نامی را از خواص خویش فرستاد بدون
تعب و مشقّت بهر وسیله و استدائی بود حبد را
آورده بنجاح سلیمان خان تسلیم کرد و چون
صبح شد قراولها بجهت عذر خویش گفتند که
دزدان خورده اند ان شب ان حبد را در
کار خانه

بعضی گمان نمودند که خانوران خورد ند حتی بر مس
مفاد علما اعلان کردند که جسم طاهر امام معصوم
و شیعه خالص از تعرض سباع و حشرات و جوارح
محفوظ است و حسد این شخص را در ندکان زدند
لکن بعد از تحقیق و تدقیق تام تحقق یافت که چون
ناب جمیع نوشتجات و ما یحتاج خویش را متفرق
ساخت و از قرائن واضح و مشهود بود که عنقریب
این وقایع وقوع خواهد یافت لهذا روز ثانی
این وقوعات سلیمان خان پسر یحیی خان که از
فدائیان ناب و خوانین اذربایجان بود حاضر و
بکسر دخانه کلانتر بزم وارد. و چون کلانتر
دوست قدیم و یار و ندیم او بود و کذشته از این

باری مرتب فوج خویش را حاضر ساخت و بیز
از ظهر بیست و هشتم شعبان تا سنه هزار و دویست و
شصت و شش میکرد تبدیل نموده و این
شلیک کلوله ها چنان تاثیر نموده بود که سینه
مستحکم کشته و اعضا کل تشریح شده مگر صوت
که اندک ازرده شده بود بعد از ان دو جسم را
از میدان مخارج شهر بکار خندق نقل نمودند
وان شب در کار خندق ماندند و نانی و نقل
روس با نقاش حاضر شده و نقش از دو جسد را
بوضعی که در کار خندق افتاده بود برداشت
شب ثانی نیمه شب با بیان از دو جسد را
در بردند و روز ثالث مردم چون جسد را نیافتند

بعض

واز پی صف ثانی آتش داد واز پس صف ثالث
تیر باران نمود دخان عظیمی از آتش شلیک حاصل
شد چون دود متلاشی گشت ان جوان را
ایستاده وباب راد رهمان حجره که در پایه اش
او یخته بودند در فرد کاتبش آقا سید حسین
نشسته دیدند بهیچیک ادنی آسیبی نرسیده
بود سام خان مسیحی گفت ما را معاف بدارید
نوبت خدمت بفوج دیگر رسید وفراش باشی
دست کشید آقاجان بیک خمسه سرتیپ فوج
خاصه پیش آمد وبابرا با ان جوان دوباره بهمان
میخ بستند وباب بعضی صحبتها میداشتند معدد
فارسی دان فهمیدند وسائرین صدائی نمیشنیدند

ازارامنه تبریز مستحفظ قرار دادند روز ثانی
فرّاش باشی باب را با یکجوان که مسمّی با آقا محمد علی
واز نجبای تبریز بود بفتوای عالم مجتهد ملّا
محمد ماما قانی ومجتهد ثانی میرزا باقر ومجتهد
ثالث ملّا مرتضی قلی وغیره تسلیم سام خان
سرتیپ فوج ارامنهٔ ارومیه نمود در وسط
بارهٔ همان حجره که محبوس بودند میخ اهنی کوفتند
ودو زنجیر از او یختند بیك زنجیر باب را
وبر زنجیر دیگر آقا محمد علی را معلق نموده محکم
ساختند بقسمیکه سر ان جوان بر سینهٔ باب بود
واطراف بابها از کثرت جمعیت موج میزد یکفوج
سرباز سه صف بستند صف اوّل نشلیك نمود
وازپی

بجلّش رسانند باری بر سر اصل حکایت دولیه
امیر کبیر فرمان ثانی برای برادر خویش میرزا
حسنخان صادر فرمود و مضمون فرمان از علما
اعلام تبریز که رکن رکین مذهب جعفر علیه السلام
و حصن حصین طریقهٔ اثنا عشریه اند فتوای
صحیح صریح گرفته فوج او امنهٔ او رومیه را خاص
ساخته در ملأ ناس با مراد او بیخته امر بسلیک
فوج نمایر زا حسنخان فراش باشی خویش را
احضار نمود و دستور العمل داد ناب را عمامه
و شال که علامت سیادت بود برداشته و با
چهار تن از تابعان عبیدان سرما زخانه تبریز
اورده در حجره محبوس نمودند و چهل سرباز

ملا عبد الکریم قزوینی فرستاد ملا باقر این امانت را
در قم در محضر جمعی تسلیم ملا عبد الکریم نمود حاضرین
حاضرین در حجبه را باز نمود و گفت مامور
باین خدمتم که این امانت را ببهاء الله برسانم و
بیش از این از من سؤال منمائید که نتوانم گفت
از کثرت الحاح حاضرین لوح ابی بزرگی بیرون
آورد که در نهایت لطافت و بخط خفی خوش
شکسته بغایت ظرافت و اتقان نوشته و بقصی
درهم بهیئت هیکل انسانی مرقوم نموده بود که
گمان میشد یکقطعه مرکب مرکا غذاست چون
ان لوح را خواندند سجده و شدت اشتیاق
از کلمه نهائی نموده بود و ملا عبد الکریم این امانت را
بحضرت

حمزه میرزا اجراء این حکم را از دست خویش پسندید
و ببرادر امیر میرزا احسنخان گفت که این کار
خسیسی است واسان و هرکس مقتدر و توانا
مراچنان گمان بود که حضرت اتابک مرا مامور
بحرب افغان و اوزبک خواهد نمود و یا برزم
و هجوم مردم روس و روم دلالت خواهد کرد
اعتذار او را امیرزا احسنخان بتفصیل با میر
نوشت و سید ناب قبل از خروج از بحرین بسمت
تبریز جمیع کارهای خود را تمام نمود و نوشجانه
خویش را حسب خاتم و قلمدان در جعبه مخصوص نهاد
و کلید جعبه را در ضمن پاکتی گذاشته و بوساطت
ملا باقر که از مشایعین اصحاب خویش بود نزد

وپریشان از شکسته بعد از حروبات متعدده
انها نیز عاقبت بعهد ومیثاق وایمان ویمان
وتمهیر قران وتدبیر عجیب سرداران تسلیم شدند
وکل از دم شمشیر گذشتند واگر بتفصیل محاربات
نیرزو زنجان بپردازیم ووقایع را از بدایت تا
نهایت بشرح دهیم این مختصر بکتاب جسیم
گردد وچون تاریخ رافاندهٔ بخشد مجمل گذشتیم
درخلال وقوعات زنجان امیر کبیر علاج تضجع
اخیر تصور نمود مبدون فرمان پادشاهی ومشورت
وزرای دربار در رعیت پناهی بصرافت طبع و
صرامت رای واستقلال تام فرمان بقتل بابا
داد مختصر اینست که حاکم اذربایجان شاهزاده
حمزه

کنند وجسارت وشجاعت ابراز وهم چنین بفتوای
علمای بخارا و فقهای مشاهیر در زنجان و
نیز قوهٔ جندیهٔ خونریز هجوم برده و محصور
نمودند در زنجان ملا محمد علی مجتهد رئیس بود
و در نیز سید یحیی دارابی مرجع و زعیم در بدایت
استدعای عاطفت نمودند و چون سطوت
قاهره دیدند مدد رجزه یاس رسیدند و چون
شدت یاس عساکر نصرت مآثر ممرّ فرار را
قطع نمود دست بمقاومت گشودند و هر چند
در حرب بسیار مشدید بودند و در ثبات و
استقامت حیرت بخش اولای لشکر گشتند
لکن قوهٔ قاهرهٔ جندیه ممرّ فرار را بسته و بال

وبمین را بتمهید قران مجید تاکید نمود که تعرض
بشما نیست بمجلات خویش مراجعت نمائید چون
مدتی بود که مؤنه تمام شده حتی از جلود و
استخوان اسبان نیز چیزی باقی نمانده چند روز
نماء قراح گذران مینمودند قبول کردند و چون
باره رسیدند در خارج اردو در محلی بجهت ان
طعام مهیا نمودند و مشغول خوردن و غارتی
از سلاح و جوشن بودند که سربازان از هر طرف هجوم
نمودند و کل را کشتند بعضی این شجاعت حضرات را
از خوارق عادات میشمردند لکن چون جمعی در
محلی حصر شوند و جمیع ابواب و راهها بسته
و امید نجات مقطوع البته مأیوس نمانده دفاع
کنند

خان مذکور بلباس تبدیل در شب ها خارج اردو
درمیان درختان جنگل مختفی و پنهان میشد
و روز در اردو و خاص حرب اخیره در شب واقع
اردو پریشان گشت با بیها خیمه و خرگاه آتش زدند
شب چون روز روشن گشت پای سمند ملا حسین
در کمند افتاد او سواره دیگران پیاده بودند
عبّاسقلی خان از دور بالای درخت او را شناخت
بدست خویش چند گلوله انداخت و در تیر سیم
او را از پا در انداخت تا بجان او را بقلعه بردند
و در همانجا او را دفن نمودند با وجود این واقعه
بقوّهٔ قاهره چاره نشدند عاقبت شاه زاده
عهد و میثاق بست و با ئمّهٔ اطهار قسم خورد

میرزا محمد علی مازندرانی با جمعی نیز منضم بان
حزب شده سیصد و سیزده نفر موجودی
قلعه شدند لکن کل جنگی نبودند بلکه صد و ده
نفر همیای حرب کردیدند و اکثرشان از علما
و طلاب که مدة الحیات همدم صحاف و کتاب
بودند با وجود انکه معتاد حرب و ضرب تیر
و شمشیر نبودند چهار مرتبه ترتیب معسکر
وارد و شد و با توپ و تفنگ و قپاره جنگ
و محاصره شدند در هر چهار مرتبه شکست داده
اردو و کلی پراکنده و پریشان شدند در شکست
چهارمی عباسقلی خان لاریجانی سردار جنگ
بود و نواب والا مهدی قلی میرزا امیر معسکر
خان

متفرقا درکمین نشاندند وبابهادر راه وبیراه
دران جنگل متفرق وپریشان نمود وبنای تشکر
یک یک گذاشت چون صدای تفنگ از هر سمت
بلند شد راز نهان اشکار گشت وچند
نفس مفقود ونفوس دیگر بغتة مکلوله مقتول
شدند ملا حسین بجهت جمع ان پریشان
امر باذان نمود ومیرزا لطفعلی مستوفی خبر کشید
وحکر کاه خسرو دید سپاه خسرو بعضی کشته
وبرخی درمیدان مصاف سر کشته کشتند ملا
حسین ان جمع را بقلعهٔ نزد یک مقبرهٔ شیخ
طبرسی منزل داد وچون مطلع بر نوایای جمهور
شد در حرکت رخاوت وفتور نموده بعد

در مازندران ملا احسین بشرویی وقایعا نگار
محکم رئیس الفقها سعید العلما، عامه مشهور
بار فروش هجوم جمهور نمودند و شش هفت نفر را
کشتند و باقی را نیز در کار اتلاف بودند که
ملا احسین امر باذان کرد و دست بشمشیر زدن
جمیع فرار اختیار نمودند و اکابر و خوانین بمحل
ندامت و رعایت پیش آمده قرار برحلت دادند
و خسرو قادی کلاتی را بحمایت محافظت با سوار
و پیاده همراه نمودند که بحسب شروط محفوظ و
مصون از خاک مازندران بیرون روند چون
خارج شهر شدند و از معابر و طرق بی خبر بودند
خسرو سوار و پیاده خویش را در جنگل مازندران
متفرقا

وسلوک ورفتار شان برحسب قدیم مطابق
طریق وصول بباب نیز مسدود واتش فتنه
از هر جهت شعله ور ومشهود بفتوای اشهر
علما حکومت ملکه عامه ناس در جمیع اطراف
بقوة قاهره بنای ناالان وتاراج گذاشتند
وسیاست ومشکنجه نمودند وقتل وغارت
کردند که این اتش را افسرده واین نفوس را پژمرده
نمایند در شهرهائی که معدود قلیل بودند
جمیع دست بسته طعمه شمشیر گشتند ودر
شهرهائی که جمعیتی داشتند چون سؤال از
تکلیف غیر میسر وجمیع ابواب مسدود بحسب
عقائد سابق بمدافعه برخواستند از جمله

حقیت وعین دلیل است اگرچنین نبود ممکن
هزار سال میگذشت ومثل منی آگاه نمیشد
باری وزیر باستقلال تمام بدون استشار
واستیذان امر مأدیب وتعذیب بابیان
باطراف فرستاد حکام ووالیان بهانه مداخل
جستند ومأموران وسیله منافع وعلمای
معروف بر راس منابر تشویق هجوم عامه مینمودند
قوه تشریع وتنفیذ دست در اعوشرم داد
ابطائفه را قلع وقمع خواستند واین طائفه
از اساس واسرار وتعالیم باب هنوز چنانچه
باید وشاید اطلاع نیافته ونکالیف خود را
ندانسته تصور وافکارشان بقرار سابق

دسلوند

کنند که شخصی با بی درکاشان اموالش بتاراج
رفت. وخانمانش برباد کنده و پریشان غریبان
نمودند وتا زیانه زدند. ومحاسنش بیالودند
و مرد از کوشی واژگونه سوار و در کوچه و بازار
بمنتهای زار باطبل و شیپور و تار و طنبور
گردانیدند. شخص کبری درکناری درگوشهٔ
دنیا ملجی افتاده وامدا از جهان وجهانیان خبر و
نیافته چون هایهوی مردمان بلند شد
بکوچه شتافت. وچون از جرم و مجرم وسبب
تشهیر و تعذیب بروجه تفصیل مطلع گشت
بجستجو افتاد ودرهما نروز در زمرهٔ بابیان
داخل گشت وگفت همین اذیت وتشهیر برهان

شتاب بودند وزیر باوها مات غریبه افتاد
ودر امور طبل استقلالیت بکوفت بدون
استیذان از حضور همایون بعزم جزم خویش
بی مشورت وزرای دور اندیش امر بتعرض با بیان
کرد وهیچ کمان نمیبود بقوت قاهره انیکونه امور
فلح وفتح توان نمود وشدت مئونت ثمر خواهد شد
وحال انکه امور وحدانیه را تعرض عین نزویر
وتابیدا است وانچه بخاموشی کوشی شعله برافروزد
علی الخصوص در امور دین ومذهب بمجرد دوختن
خون سرایت ونفوذ پیدا کند ودر قلوب تاثیر
شدید نماید این امور بتجربه رسیده است
واعظم تجربه همین قضیه است چنانچه دوائر
کنند

وپریشان که خاقان مغفور محمد شاه مرحوم شد
وسریر سلطنت بوجود شهریار تازه زینت یافت
میرزا تقی خان امیر نظام وزیر اعظم وآصف
معظم شد زمام امور جمهور را در قبضهٔ اقتدار
واستقلال گرفت وسمند همت را در میدان
خودسری واستبداد بتاخت این وزیر
شخصی بود بی تجربه واز ملاحظهٔ عواقب امور
آزاده سفاک وبیباک ودر خونریزی چالاک
وچالاک حکمت حکومت را شدت سیاست
دانست ومدار ترقی سلطنت را تشدید و
تضییق وتهدید وتخویف جمهور میشمرد
وچون اعلیحضرت شهریاری در سن عنفوان

که جشن و سرور را فراموش نموده پیرامن او
انجمن شدند و با استماع کلمات از استماع
نغمات ملتهی و بمشاهده عرایب از تماشای
لطائف و بدائع که از لوازم سور است مستغنی
گشتند ناری در تقریر افتد و زبان بود و در
احتجاج فتنه جهان خوف و هراس را در قلب او
اثری نبود و نصائح مشفقانرا فائده و ثمری نه
اگرچه از ربقات محال بود لکن سبقت را از محول
رجال ربوده پای استقامت بفشرد تا در طهران
بفتوای علمای عظام خان سپرد و اگر باین
تفصیلات بپردازیم کار باطناب انجامد
ناری ایران در این هنگام و علمای اعلام حیران
و پریشان

عالیات اقتباس مسائل الهی از مصباح کاظمی
کرده در سبیل ثواب فدای جان رایگان نمود و
با علما و فضلا بحث و مجادله مینمود و در اثنای
مطلب خویش زبان میکشود چنان شهرت نمود
بود که اکثر ناس از عالم و عارف طالب استماع کفتار
و مائل اطلاع قوه نظر و استدلال او کشتند
سر پرشوری داشت و فکر و ولوله و اشوبی
در سیاری محاورات بر اصحاب جدال فائق
کشت و بیان دقائق مسائل نمود و چون در خاتم
کلانتر طهران محبوس بود و حسن و سوز عروسی
برپا شد زنان بزرگان شهر که بدعوت حاضر
بودند از حسن تقریر او چنان سرگرم شدند

قیام کرد و باب در توصیف و تحمید او داد سخن
داد و طلوع او را از آثار غیبیه شمرد در
تقریر و تحریر سحر مبین بود و در اثبات و استقامت
فائق جمیع و عاقبت امر در سنه شصت و پنج
بحکم رئیس الفقها سعید العلما مجتهد باورش
در منهای جوش و خروش سر بباد و خاک بباد
و از حمله ملقب بقرة العین صبیه حاجی ملا
صالح فاضل قزوین و عالم تحریر است بر
حسب منقول در فنون شتی ماهره بود و در
نطق و بیان محیر عقول و افکار فحول امساقدره
در تفسیر و حدیث کتاب مبین بود و در
مطالب شیخ جلیل احسائی آیت عظیم در عتبات
عالیات

گذشتیم بر سر اصل مطلب رویم. در خلال
این احوال در میان با بیها بعضی اختلاف رسیده
در انظار ان طائفه طلوع و ظهور غریبی داشتند
از جمله میرزا محمد علی مازندرانی که تلمیذ سید
بزرگوار اعلی الله مقامه حاجی سید کاظم رشتی
و در سفر حج انیس و جلیس باب بود بعد از
چندی از اوطوار و احوالی صدور یافت که
کل متمکین نموده اطاعتش را حصن حصین شمردند
حتی ملا حسین بشروئی که معتمد او جمیع و
مرجع شریف و وضیع این طائفه بود در حضورش
بخضوع عظیم و خشوع عبد ذلیل رفتار مینمود
و این شخص باستقامت نامه بر اعلای کلمة الله

مغلوبیّت کبری غالب بر اعدا، و اعظم جنود ملأ
اعلی بودند و هم چنین تالیفات کثیره باب را
با وجود عدم تعلّم تأییدات روح القدس
انکاشتند و بعضی روایات متباینه بروایت
رجال از کتب استخراج نمودند و احادیث صحیحه
ظاهر مطابق مقاصد خویش روایت کردند
و باخبارات بعضی مشاهیر سلف تمسّک جستند
و اقبال علمای زاهد گوشه نشین و فضلای
دین مبین را دلیل قویم فرض نمودند و استقامت
و ثبات باب را آیت اعظم پنداشتند و
خارق عادات نقل نمودند و امثال ذلک که
جمیع خارج از صدد مناست لهذا باختصار
گذشتیم

بر روایات دانستند وان را اصل و این را
فرع شمردند و گفتند اگر فرع مطابق اصل نیاید
احتجاج ننماید و اعتماد نشاید چه که اصل مشروط
فرع ممنوع صلوحیت معارضه ندارد و محجه
نتواند بلکه در این مواضع تاویل را حقیقت قرار
دادند و جوهر تغییر شمردند مثلا سلطنت
قائم را بسلطنت معنویه و فتوحات را بفتوحات
مدائن قلوب تاویل نمودند و بمظلومیت و
مغلوبیت سید الشهدا روح الوجود له الفداء
استدلال کردند چه که مظهر حقیقی این مبارکه
وان جندنا لهم الغالبون بود با وجود این در کمال
مظلومیت جام شهادت نوشیدند و در

علمای متأخرین و مجتهدین سابقین چه گوئیم آیا
کل بر ضلالت بودند و روادی غوایت سالک
گشتند این چه دعوای واضح البطلانست و لله
هذه قاصمة الظهر ای مردم این اتش را خاموش
و این اقوال را فراموش کنید واویلا وامذبحا
واشریعتا در مجامع و مساجد و منابر و محافل
فریاد نمودند و روسای بابیها در مقابل
رسائل تالیف نمودند و بحسب فکر خویش اجوبه
ترتیب دادند اگر بتفصیل داده شود موجب
تطویل خواهد شد و مقصود بیان تاریخ است
نه دلائل تصدیق و تکذیب بعضی از اجوبه
مختصرش اینست که بهاء از آفاق و محبت اعالم
بدوبانات

بیزار گشت و نصوص صریحهٔ امام را اضغاث
احلام شمرد و یا باید بموجب اصول و فروع مذهب
و نصوص و نصوص شرع او را تکفیر بلکه تقدیر
این شخص را اعظم فریضه دانست اگر چنانچه ما
از این اخبار و عقاید صحیحهٔ صریحهٔ مسلمهٔ شیعه
از اساس مذهب امام معصوم بقیهٔ نمانند
ما نه اهل سنّه هستیم و نه فرقهٔ عامّه که منتظر
ولی موعود شویم و معتقد مهدی مولود
و یا فتوح باب ولایت را جائز دانیم و قائم آل
محمّد را دو علامت جائز شرط اول سلالهٔ فاطمه
و ثانی مؤید بآیات باهره این عقاید مزار سالهٔ
طائفهٔ ناجیهٔ اثنا عشریه را چگونه و در چه

از ضروریات دین و روایات صحیحهٔ ماثوره از
ائمّه طاهرین بلکه اصل اساس اعظم مذهب
حضرت جعفر غیوبت امام معصوم ثانی عشر
علیهما السّلام است خاتلفا چه شد و خاتلصا
کجا رفت غیبت صغری چه بود غیبت کبری
چه شد اقوال حسین بن روح چیست و روایات
ابن محرز بارچه پرواز نقبا و نجبا را چه کنیم و
فتوح شرق و غرب را چه نمائیم خروج دجّال کجاست
و ظهور سفیانی کی علامتیکه در احادیث
عترت طاهره است کو و متّفق علیه ملّت باهره
کجا کار از دو شق بیرون نیست یا باید احادیث
ائمّهٔ اطهار را انکار نمود و از مذهب جعفری
بیزار

واقراط تعرّض را مخالف انصاف میدانست و
آنی غافل نمیشد و این همه او را از شرب
میگفت و موسی با موسی در جنگ شد
بر زبان میراند و ان هی الّا فتنتک تلاوت مینمود
باری وزیر متلوّن از سوء تدبیر در مهام امور
و عدم ضبط و ربط مصالح جمهور چنان سلوک
نمود که در اطراف و اکناف غوغا و ضوضا
برخواست و علمای مشاهیر ذوی نفوذ عامّه
ناس را امر بتعرّض تابعان باب نمودند و هجوم
عمومی شد علی الخصوص چون ادّعای مهدویّت
بسمع قبول مجتهدین و علمای متبحّرین رسید
ناله اغاز نمودند و بر منابر بغره و فریاد که

وعلمائیکه تابعین باب بودند مخالفت و مخاصمه
و مجادله تزاید مینمود بقسمیکه در بعضی ولایات
مباهله خواستند و از برای حکام ولایات نیز
اسباب مداخله پیدا شد شور و اشوبی عظیم
برخواست و چون ناخوشی نفرس شدید بپای
پادشاه عارض شده و فکر جهان آرا را مشغول
نموده بود محور رتق و فتق امور حسن تدبیر
وزیر کبیر حاجی میرزا آقاسی شهید بود و عدم
کفایت و قلت بضاعت او نیز به مهر منیر چه که
در هر ساعتی رأیی مینمود و حکمی میفرمود ساعتی
تأیید فتوای علما میخواست و قلع و قمع بابیان را
لازم میشمرد و وقتی اسناد تعدی بعلما میداد
و اغراط

نوشتند که این شخص و پیروان ضلالت مجسمند
و مضرّت دین و دولت و چون حکّام در ایران
استقلالیت کلّیه نداشتند در بعضی ولایات
پیروی فتوی نموده در استیصال و اضمحلال
نابیان همداستان شدند ولکن خاقان مغفور
محمّد شاه در این قضیّه بتأنّی رفتار میفرمودند
که این جوان نسلاً بعد نسلٍ پاکست و از خاندان مخالف
اوّلاً تا از او امور مغایری که منافی راحت و
آسایش عمومی است صادر نگردد حکومت تعرّض
ننماید و آنچه مراجعت از اطراف علمای اعلام
نمودند جوابی نفرمودند و یا آنکه امر بتأنّی نمودند
باری در مابین فاضل علما و اجلّه فضلا

در حق باب حکمی نفرمودند و تعرضی نخواستند
علما مصلحت چنین دانستند که لااقل تعزیر شدید
باید قرار و بضرب بشد جماعت قزاشها قبول
ننمودند که اسباب اجرای این سیاست شوند
میرزا علی اصغر شیخ الاسلام که از اجله سادات
بود بخانه خود برده و بدست خویش چوبکاری نمود
بعد از این واقعه باب را اعاده بحبس نمودند
و حبس شدید کردند و چون اخبار ضرب و تعزیر
و سجن و تشدید باطراف ایران رسید علمای
مجتهدین و فقهای معتبرین که صاحب اقتدار
و نفوذ بودند بر قلع و قمع این طائفه کرهمت
بستند و کمال اهتمام را کماشتند و اعلام حکم
نوشتند

احمد امام جمعه و میرزا علی اصغر شیخ الاسلام
و بعضی مجتهدین دیگر حاضر بودند سوال از ادعای
باب نمودند دعوای مهدویت اظهار کرد که
هیجان عظیمی برپا شد اجلهٔ علما بقوهٔ قاهره
از هر طرف احاطه کردند و سطوت تشریع چنان
بود که شخص جوان مهمل است کوه البرز مقاومت
نمیتوند برهان طلبیدند بدون تامل تلاوت
عبارات نمود که این برهان باقی اعظم است نکتهٔ
نحوی گرفتند احتجاج بقرآن نمود و ایشان بمثل
منافی قواعد نحو از آن بیان کرد مجلس متفرق
شد باب بمحل خویش رجوع نمود در آن وقت
حکمران اذربایجان ولیعهد کردون مهد بود

تبریز و فضلای آذربایجان بطهران نوشتند
و بجهت تهدید و تخویف ناس استدعا و
سیاست شدید در حق ناب نمودند و زین
کبیر حاجی میرزا آقاسی چون جوش و خروش علما
اعلام را در جمیع نواحی ایران مشاهده نمود نا
همداستان شده از طریق تبریز امر احضار
داد در اثنای مرور با و رومیه حاکم ملک قاسم میرزا
احترام فائقی مجری و هجوم غریبی از اعالی و ادانی
هویدا شد در نهایت احترام حرکت نمودند
و چون ناب بتبریز وارد بعد از چند روز
در مجلس حکومت حاضر نمودند از علمای اعلام
نظام العلماء و ملا محمد ماما قانی و میرزا
احمد

عامّه ناس در فغان و زلزله و محبّین در شعف
و هلهله و خود باب اهمیّتی باین شور و شوق
نداده در نهایت جذب و وله در اثنای غرق
و قلعه ماکو و چهریق شام و سحر بلکه روز
و شب خود را بذکر و فکر و اوصاف و نعوت
ان شخص غائب حاضر و منظور ناظر خویش حصر
نموده بود چنانچه ذکری میفرماید که مضمونش اینست
اگرچه دریای بلایا از هر جهت در تلاطم و سهام
قضا در تتابع و ظلمات آلام و محن مستولی بر
جان و تن است لکن قلبم بیاد روی تو دلشاد
و جانم ببوی خوی تو گلشن است خلاصه بعد
از سه ماه اقامت در قلعهٔ چهریق احبّهٔ علماء

وچون فضلای مجتهدین اذربایجان ملاحظه
نمودند که در جمیع اطراف تبریز از کثرت فضولها
دستخیز برخواسته از حکومت طلب تعزیر
تا بعثان و تبعید ناب بقلعهٔ چهریق نمودند
لهذا اورا بان قلعه فرستاده دست یحیی خان کرد
سپردند
سبحان الله با وجود این فتاوای علمای عظام
و فقهای ذوی الاحترام واذیت و زجر شدید
از ضرب و نفی و حبس از جانب حکام این طایفه
روز بروز در تزاید بودند و بحث و جدال
بقسمی بود که در جمیع اطراف ایران در محافل و
مجالس جز این گفتگو سخنی نبود و دستخیر عظیم
برخواسته علمای دین مبین در ولوله و
عامه

بود ولی سائرین منکر این روا نباشند باری
از بین راه مکتوبی بوزیر اعظم مرقوم داشت
که مرا از اصفهان بجهت اجتماع با علما و حصول
حکم فاصل احضار نمودید حال چه شد که این
مقصد عزیز مبدّل بما کو و تبریز گردید
هر چند چهل روز در شهر تبریز توقف نمودند
علمای اعلام تقرب بنفرمودند و ملاقات جائز
ندانستند بعد حرکت بقلعهٔ ماکو دادند
نه ماه در قلعهٔ مذبور کدر ذروهٔ ان جبل رفیع
واقع ما وی دادند و علی خان ماکوئی از فرط
محبت بخاندان نبوت بقدر مقدور رعایت
مینمود و بعضی را ازین معاشرت میداد

بطور شایسته ممکن نه شما بما کورفته خدمت
در انجا توقف واستراحت نمایید وبدغا کوئی
دولت قاهره مشغول شوید ومقرر داشتیم
که در هر حال مراغات وتوقیر نمایند وچون از
سفر برگردیم شما را مخصوص خواهیم خواست
بعد او را با چند سوار از جمله محمد بیک چرکس
بتبریز وما کورو انه نمودند دیگر تا بغان با
روایات پیغامهائی کنند که بواسطه محمد بیک
واقع از جمله تعهد شفای پای خاقان مرحوم
لکن بشرط حضور ورفع تسلط جهود ومنع
وزیر کبیر تبلیغ این عرائض بحضور پادشاهی
چه که خود مدعی پیری وخاضر مرشدی
بود

خون این سید را هدر بلکه حلال تر از شیر
مادر دانند و موکب پادشاهی در سفر و حضر
و مانعی در نظر نه شبهه نیست که حضور با
باعث فتنه عظمی و فساد اکبر خواهد شد
لهذا علی العجاله رای صواب چنانست که در مدت
غیبت موکب سلطانی از مقر سریر شهریاری
این شخص را در قلعه ماکو مقرر داد و حصول
مئول را معلق بحین رجوع نمود مطابق این
رای مخاطب الالقاب دستخط اعلیحضرت پادشاهی
صادر شد و از قرار روایت صورت دستخط
مختصرش اینست بعد الالقاب چون موکب
همایون در جناح حرکت از ظهران است ملاقات

وچون بکنار کرد رسید امری جدید از وزیر کبیر
وارد وقرینه کلین را مقرّ ومنزل قرار فرمودند
در مدّت بیست روز در انجا بود بعد باب رسالت
به پیشگاه حضور شهریاری تقدیم وبهمت
ظهور حقیقت حال خویش خواهش مشمول نمود
واسباب حصول فوائد عظیمه شمرد وزیر کبیر
پذیرفت وبه پیشگاه حضور عرض نمود که
موکب همایون در شرف حرکت است واشتغال
باینگونه امور حال مورث فتور مملکت وشبهه
نیست که مشاهیر علمای دار الخلافه نیز روی
علمای اصفهان سلوک نمایند وسبب هیجان
عموم گردد وموجب مذهب امام معصوم
خون

خاص خویش از اصفهان بخارج فرستاد و چون
بمو رچه خوار رسیدند به پنهان امر رجوع باصفهان
فرمود و در خلوت سر پوشیده خویش مأمن و
مأوی داد و جز خواص تابعان و معتمدان
معتمد نفسی از باب مطلع نبود مدت چهار
ماه بر این منوال گذشت و معتمد رحمت یزدان
پیوست کر کین خان برادر زادهٔ معتمد بوجود
باب و خلوت مطلع و کیفیت را بوزیر اعظم
غار مز گشت حاجی میرزا آقاسی و وزیر مشهور
امر بی صانع صادر نمود و دستور العمل داد
که باب را خفیتاً بالباس مبدل در تحت محافظت
سواران نصیری مدار الخلافه روانه نمایند

حضارت شرع مبین را نخواستند و مباحثه
و مجادله با جوان تاجری نپسندیدند مگر علامه
فهامه آقا محمد مهدی و فاضل اشراقیین میرزا
حسن نوری مجلس بسؤال بعضی مسائل از فن
اصول و توضیح و تشریح اقوال ملا صدر را مفتاح
شد و چون نتیجه از این مجلس بهمت حاکم حاصل
نشد حکم شدید و فتوای قوی علمای اعلام
مجری نگشت بلکه فرع عظیم را تسکین مریع
خواست و هجوم عام را منع شدید لهذا
صدور فرمان بارسال نایب بطهران شیوع
داد تا حکم فاصل حصول یابد و یا مجتهد باسطه
مقاومت نتواند لهذا او را با جمعی سوار آن
خاص

وددر یک محضر با او مناظره نمایند وسؤال وجواب
عینا بدون تحریف بوساطت کاتب مخصوص
خویش مثبت شود تا بطهران ارسال شود وبعد
امر وارادهٔ پادشاهی بران قرار گیرد مجری شود
علما این قضیه را هم بشریعت شمرده نپذیرفتند
ومحضری ترتیب نموده بنگاشتند که اگر در امر
اشتباهی باشد احتیاج باجتماع وسؤال وجواب
ولی چون مخالفت این شخص بشرع انور اشهر
از افتا بست پس اجرآء حکم شرع عین صواب است
معتمد خواست که در محضر خویش محفل اجتماع
بیاراید تا حقیقت واقع جلوه نماید وقلوب
بیاساید علمای اعلام وفضلای کرام

واشتداد حرارت هوا حسینقلی را مجبور فرار نمود
باب را بترک خروج از شهر زنجان کرد در صبح آن شب
باب با سید کاظم زنجانی از شیراز قصد اصفهان
نمودند و پیش از ورود باصفهان مکتوبی بمعتمد
الدوله حاکم ولایت مرقوم نمود و باطلاع حکومت
در محلی مناسب منزل خواست حاکم محل امام جمعه را
معین نمود چهل روز در انجا اقامت و روزی
بحسب خواهش امام در مجلس با تامل تفسیر
والعصر مرقوم نمود چون این خبر بمعتمد رسید
دیدن از او نمود و سؤال از نبوت خاصه و
در اثبات نبوت خاصه در همان مجلس مرقوم
شد معتمد امر فرمود که جمیع علما جمع شوند

فرمودند که کار اهمیت پیدا نموده و چاره از دست
رفته بحبس و ضرب و تعذیب و تفضیح ثمره
حاصل نه حاکم فارس حسینخان را دلالت نمودند
که اگر این اتش را خاموشی خواهی و این رخنه و
فطور را سد محکمی طلب علاج فوری و چاره قطعی قتل
باب است و باب جمعیت زیادی جمع نموده و در خیال
خروج حسینخان عبد الحمید خان دارو غه را
امر نمود که در نصف شب بر خانه خال باب از
اطراف هجوم نمایند و او را با جمیع تابعان دست
بسته حاضر سازند عبد الحمید خان با جنود
در خانه جز باب و خال و سید کاظم زنخانی که
نیامده و چون از قضا در انشب علت و نا

علمای زنجان از دل و جان بوعظ و نصیحت ایشان
برخواستند چاره نتوانستند عاقبت بر فتن
طهران مجبور گشته و بحضور خاقان مغفور محمد شاه
شکایت نمودند و خواهش احضار ملا محمد علی
بطهران نمودند امر پادشاهی باحضار صادر
و چون بطهران رسید او را در محضر علما حاضر
ساختند بعد از مجادلات و مباحثات بسیار
چنین روایت کنند که دران مجلس چیزی بر او
وارد نیامد لهذا خاقان مرحوم یک عصا
و پنجاه تومان باو خرجی داده اذن مراجعت فرمود
باری شیوع این خبر در اکناف و اطراف ایران
و ورود بعضی مقبلان بقا در علما ملا خطه
فرمودند

بشیراز و در ستاد ان شخص از تقاصیل وقوعات
چنانچه باید و شاید اطلاع یافته با بعضی نالیف
مراجعت نمود و چون کیفیت وقوعات را مجتهد
استماع نمود و بر نوشتجات اطلاع یافت با وجود
انکه عالمی بحر و منبحری شهیر بود از قضا دیوانه
و شیدا شد و در مجلس درس کتب را بر چید
و گفت موسم بها رو باده رسید و این عبارت را
بر زبان راند طلب العلم بعد الوصول الی
المعلوم مذموم و جمیع مریدان خود را با لای
منبر دعوت و دلالت نمود و مکتوبی مشعر بر اقرار
و اعتراف خویش بباب نوشت باب بر جواب
او را بوجوب نماز جمعه دلالت کرد با وجود انکه

شهر کشفی شتافت و او را دلالت کرد و با او
انکه دانا و زیرک بود و مراعات مقتضیات وقت را
مینمود تفصیلات خویش را بی خوف و اندیشه
بمیرزا لطفعلی پیشخدمت نوشت که او خدمت
خاقان مغفور عرض کند و خود باطراف ایران
سیاحت نمود و در هر شهر و منزلی بر دوس
منابر ناس را بتسمی دعوت نمود که سائر علما
اعلام حکم بجنون نمودند و سحر معلوم شمردند
و چون خبر فتاوای علما و فریاد و ولوله فقها
بزنجان رسید ملا محمد علی زنجانی مجتهد که
شخص شاخصی بود و صاحب قول نافذی
یکی از معتمدین خویش را بجهت فحص این قضیه
بشیراز

وکار اهمیت پیدا نمود بقسمیکه خاقان مغفور
محمد شاه شخصی را که از مشاهیر علما و سادات و
متقی بسید یحیی دارابی بود و محل ارادت و اعتماد
تعیین فرمود و اسب و خرجی داد که بشیراز رود
و بمفسده فحص این کیفیت را نماید مسید مذکور
چون بشیراز رسید بباب سه مرتبه ملاقات
نمود در مجلس اول و ثانی بسوال و جواب گذشت
در مجلس ثالث خواهش تفسیر کوثر کرد و چون با
من غیر تفکر و تامل تفسیری مفصل در آن مجلس
بر کوثر نوشت مسید مذکور شیفته و استفته
اوستاد وهی ملا احظر عاقبت و اندیشه نتایج
این محبت نکرده بمجرد نزد پدر مسید جعفر

وثبوت و رسوخ تا بحدی کردید و هیچ گمان نبود
که مدعی وساطت فیض از حضرت صاحب زمان
علیه السلام است بعد معلوم و واضح شد
که مقصود دس بابیت مدینهٔ دیگر است و
وساطت فیوضات از شخص دیگر که اوصاف
و نعوتش در کتب و صحائف خویش مضمر بود و
چنانچه ذکر شد از عدم تجربه و مهارت علما
در فنون سیاسیه و تتابع فتاوی کفر کونیا
شد و تعرض بباب و لوله در ایران انداخت و
سبب ازدیاد اشتعال محبان و اقبال موقنان
گردید چه که از این وقوعات جستجوی ناس زیاد
شد و در اطراف ایران بعضی از عباد باور کردند
و کار

واکثر ناس بجستجو افتادند خاکه فارس بصوابدید
علما چند سوار فرستاده باب را احضار و در
محضر علما و فضلا توبیخ و عتاب نمود و زبان
باز خواست کشود و چون باب رد توبیخ نمود
و مقاومت عظیم باشاره رئیس لطمه شدید
زدند و اهانت و تحقیر نمودند بقسمیکه عمامه
از سر بیفتاد و اثر ضرب در چهره نمودار شد در ختم
مجلس قرار و مشورت دادند و بضمانت و کفالت تمام
حاجی سید علی نجا نه روانه نمودند و منع از صلوات
خویش و بیگانه نمودند و او را در مسجد احضار
و اصرار و اجبار و انکار نمودند بر سر منبر نوعی
تکلم نمود که سبب سکوت و سکون حاضران

بتکفیر پرداختند وفتوای قتل وقدمیرزا
وحسینخان اجودان باشی راکه حاکم قزوین
بود برآن داشتند که داعیان باب یعنی ملا قصا
معتمدش را نابود نمایند و بامیرزا محمد علی باد فروشی
وملا علی اکبر دستانی هر سه را نحاس سوزانیده
ومهار نموده در کوچه وبازار گردانیدند وچون
علمای ایران مهارت سیاسی نداشتند
کشتند وتعرض سبب خمودت وخاموشی گردید
وبادی قمع وفرامونی وحال انکه تعرض مامور و جلاد
سبب ثبوت ورسوخ گردد وبادی توجه انظار
ونفوس واین قضیه مکررات ومرات بتجربه
رسیده لهذا این سیاست سبب شیوع شد
والکثر

امین بودند و باصطلاح خویش رکن رابع و مرکز
سنوح حقائق دین مبین شمرند از انجمله ملا
حسین بشروئی و میرزا احمد زغندی و ملا
صادق مقدس و شیخ ابوتراب اشتهاردی
و ملا یوسف اردبیلی و ملا جلیل اورومی
و ملا مهدی کندی و شیخ سعید هندی
و ملا علی بسطامی و امثال انها اقبال باو
جستند و باطراف ایران منتشر شدند و
خود باب عزم طواف بیت الله نموده بعد از
مراجعت چون خبر ورودش بابوشهر رسید
کفنکوبیدار شدند و جوش و خروش عجیبی
در شهر پدید آمد و کشت جمهور غفیر علما

وتشویق وتحریص بانتظار طلوع ان شخص کرد
واین کتب را اصحاف الهامیه وکلام فطری نامید
وعند التحقیق معلوم شد که دعوای وحی نداشته
نداشته وچون درمیان مردم مشهور بعدم
تعلیم وتعلم بوده درنظر ناس این قضیه خارق
العاده جلوه کرده بعضی از ناس باور کردند
وجمهور انکار شدید اظهار نمودند وجمیع علماء
مجتهدین وفقهای معتبرین که صاحب مسند
ومحراب ومنبر بودند بر قلع وقمع هم عهد و
پیمان شدند مگر بعضی از علمای طائفهٔ
شیخیه که معتکف وگوشه نشین وحسب
المسلک دائماً در جستجوی شخص عظیم وفرد
امین

عزیمت و داروده کمالات لایحصر و بعد مادهٔ
او متحرکه و بحبل و لایش متمسک و در تحسین
کتابی که در تفسیر سورهٔ یوسف مرقوم نموده
در جمیع مواضع ان خطابها نی بان شخص عالیجاه که
از او مستفید و مستفیض بوده نموده و استمداد
در تمهید مبادی خویش جسته و تمنای فدای
جان در سبیل محبتش نموده از جمله این عبارت
یا بقیة الله قد فدیت بکلی لک و رضیت
السب فی سبیلک و ما تمنیت الا القتل فی
محبتک و کفی بالله العلی معظما قدیما
و هم چنین تالیفات کثیره در شرح و تفسیر
ایات قرانیه و خطب و مناجات عربیه نمود

سیّد علی تاجر بروزش یافته بعد از بلوغ در
ابو شهر اوّل بشراکت خال و بعد مستقلا بتجارت
مشغول بوده و بحسب انچه از او مشهود بود
مشهور بتدیّن و تعبّد و صلاح و تقوی و
باین صفات منظور نظر ناس بوده و در سنهٔ
هزار و دویست و شصت در شهر بیست و پنج
در شیراز در روش و حرکت و اطوار و حالات او
اثاری نمود ارشد که اشکار کردید شوری در
سر و پروازی دیگر در زیر پر دارد اغاز کفتار
نمود و مقام بابیّت اظهار و از کلمهٔ بابیّت
مراد او چنان بود که من واسطهٔ فیوضات از
شخص بزرکواری هستم که هنوز در پس پردهٔ
غربت

مذکور و بیانش سبب تطویل لهذا انچه تعلق
بتاریخ این کیفیت دارد در اوقات سیاحت
در جمیع ممالک ایران از دور و نزدیک بمنتهای
تدقیق از خارج و داخل و اشنا و بیگانه جستجو
شده و متفق علیه متعرضان بوده باختصار
مرقوم میگردد تا تشنگان سرچشمه معارف را
که طالب اطلاع مرقایع هستند مختصر
معلوماتی از این قضیه حاصل کردد ٭ باب
حوانی بود تاجر از سلاله طاهره در سنه هزار و
دویست وسی و پنج روز اول محرم متولد و
چون بعد از چند سال والدش سید محمد رضا
فوت شد در شیراز در اغوش خالش میرزا

مقالهٔ شخصی سیاح که در تفصیل قضیهٔ باب نوشته است

در خصوص شخص معروف بباب و حقیقت احوال
این طائفه روایات مختلفه و تفاصیل متباینه
در السن و افواه ناس و صحائف تاریخ و اوراق
حوادث ایران و اوروپ مندرج است لکن از تباین
و تخالف اقوال در روایات هیچیک چنانچه باید
اعتماد در آن نشاید بعضی بنهایت ذم و قدح زبان
گشودند و بعضی از اوراق حوادث اجنبیه
در معرض مدح سخنی راندند و حزبی مسموعات
خویش را نگاشتند و تعرضی بذم و مدح ننمودند
و چون این روایات مختلفه در سایر اوراق
مذکور

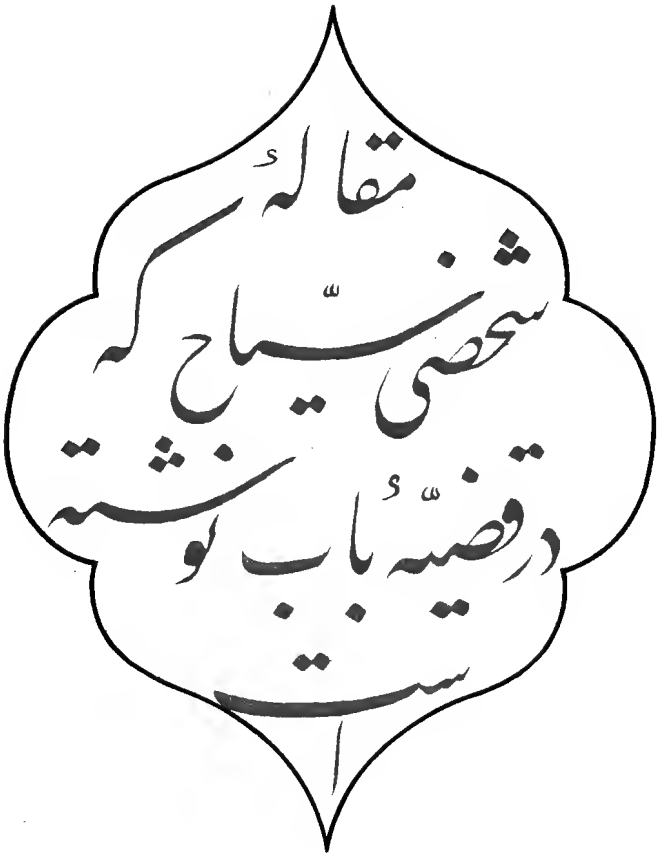
مقالهٔ
شخصی سیاح که
در قضیهٔ باب نوشته
است

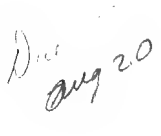

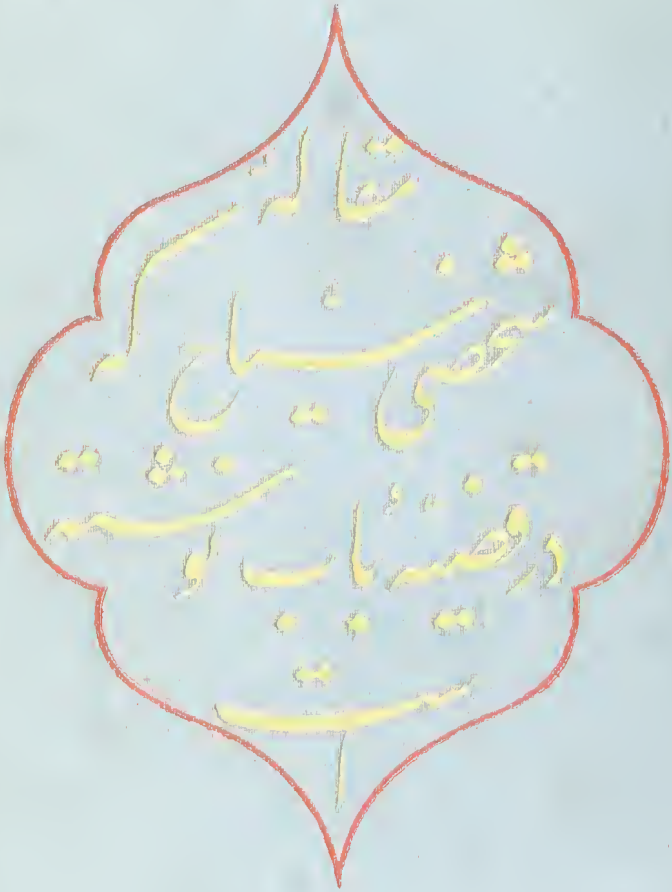
مقالہ
شخصی نیاز کیلئے
دو قصیدہ باب کو
ہبہ